



ای  
ای



کتابخانه  
سید  
حیدر  
میرزا  
داده  
باز  
باز



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتاب شرح بیست باب و معرفت اوقات نواف  
مؤلف عبدالعلی برجنذر  
مترجم  
شماره قفسه ۲۱۲۸



شماره ثبت کتاب

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳

۳۷۳











الاختيار مطلق في ما هو المراد في مولا و هو ما جعله كبر و هو علم و هو فضل  
 ارادته و بهر جهت علم در كتاب ما في ان الله اكبر بر سهو و خطا في كبر  
 از لوازم ذات انست مطلق كردن بدليل عفو بطوس و مستور دراز  
 تا در و دائره و اما كاطمين الخط و العاقين عن الناس و اهل كبر و دشمن  
 عني و اصفح كما جوده عن الله تعالى مفهومه در بيان بعض از الفاظ مصطلحه  
 كه بدليل از شروع در شرح جملة المبدء تا بدليل اشارة به بعض مقدمات  
 اگر در پنج جهت از جهات پنج نوع از انواع منقسم شود نقطه خوانند و اگر قسم  
 شود بدين ميان در پنج جهت در طول نقطه انرا نقطه خوانند و نهايت اگر مشاك  
 الوضع بوجه نقطه باشد و اگر در جهتين قبول قسمت كردن در طول و عرض فقط  
 انرا مطلق و بسط خوانند و نهايت سطح مشاك الوضع بوجه نقطه خوانند و هم بوجه  
 و اگر در سه جهت طول و عرض و عمق باشد ممكن است انرا هم بوجه اربع جهته و نهايت  
 آن بركب از نقطه و خط و سطح خوانند و بوجه قسم است مستقيم و مخفي مستقيم  
 بوجه كرفه و اسطر و اعداد و نوبه و كاه و دفع باشد و در جمله اشياء با ان الله اخص خطا باشد  
 ميان نقطه مقينه و در كبر سوط و كبر تعرفات مثبت است و مخفي آن بوجه معروف  
 پنج يكه يعني تعريفات آن چون خط اطلاق كند و كنو ميده كه مستقيم يا مخفي مزو  
 خط مستقيم باشد و سطح نیز مستقيم و يا غير مستقيم مستور آن بوجه اربع خطوط  
 مستقيم و درجه طول و عرض السطح منقسم و مستقيم با ان خط مستقيم و در ميان

آن را پس زاویه باشد و هر سطح که خط <sup>مستقیم</sup> یا <sup>منحرف</sup> یا <sup>دایره</sup> باشد از آن سطح <sup>مستقیم</sup> یا <sup>منحرف</sup> یا <sup>دایره</sup> باشد  
پس هر سطحی خط باشد از آن مساحت خوانند بر حسب صورت <sup>مشکله</sup>  
و این اعتبارات را در اقسام اضلاع و تقویم مت و <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت  
المت و <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت و اگر هر سطحی خط باشد و نیز از دور به اضلاع  
خوانند و این مقسم هر پنج قسم اول آن اضلاع را مت و <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت  
قائم باشد و از آن ربع خوانند برین شکل <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت  
زوایا اضلاع متساوی باشد و از آن مستطیل خوانند برین شکل <sup>مستقیم</sup>  
<sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت و از آن قائمه باشد و از آن  
مربع خوانند برین شکل <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت  
قائم لیکن هر ضلع متساوی را بر سر باشد و از آن <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت  
چهار ضلع متساوی را بر سر باشد و از آن <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت  
متشرف و هر جسم که خط یک سطح یا دایره بود از آن اجسام <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت  
پس هر جسم که خط یک سطح یا دایره بود از آن اجسام <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت  
مستقیم و اصله میان نقطه و سطح و <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت و <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت  
سطح را محیط کرده و سطح مستقیم نیز خوانند و آن قطر را مرکز و هر یک از آن  
خطوط را نصف قطر کرده و دایره که از قطع سطح مستقیم مرکز را حادث شود  
اگر قطع بر مرکز واقع شود از آن <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت و <sup>مستقیم</sup> و <sup>منحرف</sup> و <sup>دایره</sup> مت  
لیکن اینها

[illegible]

یک نهایت و نقطه و یک نهایت دیگر محیط دایره بر وجه هر یک از سطوح  
 مستقیم و اصل اینها از آن سطح پس هر منصفه آن را محوطه مستقیم خوانند  
 و آن دایره قاعده محوطه و خط واصل میان مرکز این دایره و مرکز  
 محوطه را اسم محوطه هر خط که بر سطح قائم شود بر جبهه که در آن خط  
 مستقیم از موضع قیام و در آن سطح اخرج کنند هر یک از خطهای  
 قائم محوطه خوان خط خود باشد بر آن سطح و بلند گردد و چون خط  
 بر وجه هر یک از آن که جمیع نقاط مرفوضه بر احدی خطی از آن خط  
 دیگر بر آید و آن خط را محور زمین گویند و هر دو بر این نقطه از خط خود  
 بیایند اگر آن محور از آن محله نباشد و بعضی خط متوازی بر این تعریف نموده اند که  
 این نیز از خطهای زمین است اما غیر نهایت اخرج کنند و بلند شوند و گفتند  
 که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه و تعریف اول است بخطوط  
 منحنیه نیز هست و دو سطح را نیز که این صفت باشد هم متوازیان باشد  
 چون کره بر فرض محض که هر نقطه که بر محیط آن کره فرض کنند بجز از آن  
 حوز دایره رسم کند موازی نقطه تا به مرکز آن کره و قطب و وجه قطب  
 حرکت نیز گویند و آن دو دایره را مدارات نامند نقاط خوانند و از این جمله  
 یک که مدار وینی القطبیتی است و بر این منطقه گویند و آن را راجحان  
 فلک نیز گویند و هر که که انشاک اجزاء او مستقیم بود اگر چه بلند نیز بود



انرا کوب کونید و آن فلک و آن دو قوس مصمت و محوف مصمت  
 فلک تدویر باشد و محوف که هر آینه بر وجه است که دو سطح متوازی است  
 محیط است سایر فلک و حرکت فلک نیز بر دو قسم است بسیط و مختلف  
 بسیط که آنرا متشابه نیز خوانند آنست که در از منتهای دوری قوس است  
 از محیط آن فلک قطع کند و زوایای متساویه در مرکز اصداء نماید  
 و مختلف بخلاف این باشد و باز منقسمت بمفرد و مرکب مفرد آنست  
 که از فلک صادر شود و حرکت آنست که زیاده از یک فلک صادر شود هر مفرد  
 بسیط است چه از جسم بسیط و از حرکت مختلف متشابه است که ثابت  
 فی الطبقات و هر مختلف حرکت چه علت اختلاف حرکت بسیط  
 غیر از ترکیب امر و دیگر نتواند بود و صدور آن حرکت از آن فلک  
 متعده مختلف المراتب متقاطعه المناطق است اما هر بسیط مفرد  
 نیست و هر مرکب مختلف چه حرکت صادره از آن فلک متعده المراتب  
 متقاطعه المناطق با آنکه مفرد نیست بسیط است یا آنکه حرکت مختلف  
 نیست و هر گشت که او را بر واحد و مائتات متعده و طبق کنند انرا  
 عدد گویند و چون واحد را با جزا و مائت و غیره کنند بفرزان اجزا  
 که گویند و مجموع را جمع و اینست آنچه تصدیق کتاب بان و اینست و این  
 مسطحات در هر حقی که تغییر اقتضا کند به تحریر در آید پس این مقام  
 شریف



این خط را بیضی

اهل بیت را اهل

علمه فیه المراكز

متقاطعه

المناطق

و بیضا









نقطه مخصوصه از آنکه در هرگاه عدت تضعیف الف باشد اما چون  
 از جهت مستغنی از نقطه مکروه فیکه عدت تضعیف الف واقع شود  
 از جهت آنکه در هرگاه عدت او است در تقادیم و ریاضات و موضوعیت میشود  
 که تعالی میگوید و اگر احیاناً قیاس متفرق شود بر فوق آن نص کشیده شود  
 و اما چون مفرد باشد ظاهر است که از نقطه مستغنی است و چون حرکت باشد  
 و ناقص حرکت باشد که در او اما چون از آنها مخصوص بنقطه اند و از نقطه نهادن  
 عدت و حرکت از تقادیم و ریاضات سین و شین و صاد و ضاد و قاف  
 چون مفرد است و اما چون از آنها مخصوص بنقطه اند و از نقطه نهادن  
 حرکت بنویسد بهر صورت **در هرگاه** که تا که هر یک  
 حرکت بنویسد بهر صورت و با هر حرف را بطریق مشهوره بنویسد و در خط  
 متداول است و معروف است که بعد از هر حرفی که این از تمام و الیها  
 در تقویم حرکتی بود و وساعات و درجات و اجزاء هر یک در هر یک  
 با نام هر روز وضع کنند مثلاً در جدول تقویم که اکبر را رقم اول حرکتی بود  
 بر هر یک و دوم حرکتی بود و سوم حرکتی بود و چهارم حرکتی بود و پنجم  
 حرکتی بود چنانکه در باب سیم مذکور کرد و چون کاهن چنان اتفاق افتد  
 که بعضی از این مراتب بعد از زمانه بایست که هر یک را قدر او را درین مرتبه  
 یا هر یک را قدر او را بایست که هر یک را قدر او را بایست که هر یک را قدر او را  
 این کلام در هرگاه میفرماید که چون حرکتی از این اعداد که موصوفه شد

در هرگاه که از این اعداد که موصوفه شد

دارند هر یک را از الف باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 نویسد **در هرگاه** که از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 که هر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 نیز از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 موضوعی که در هرگاه و عدت این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد  
 نویسد بهر صورت و تا فرق نام باشد میان آن و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 صوت نویسد زیرا که اگر حرکت این نویسد بهر صورت و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 بر صورت و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 صغیره نویسد چنانکه در خط متداول است و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 که اگر هر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 و از هر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 مستوی نویسد بهر صورت و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 مفرد را بنویسد بهر صورت و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 بهر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 ننهند که اجابت او که با و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 عدت تضعیف الف واقع شود که از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد

و هر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 بهر صورت که اگر هر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 بهر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 کند و رقم دقیق را در جدول موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
**باب دوم در موصوفه آیات اسما و افعال و احوال و مشغول** چون  
 اجرام سماوی و اشیاء و ماه است هر یک را در هر یک از اشیاء نهادند  
 یک در هر یک از اشیاء که در هر یک از اشیاء نهادند و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 تا مبادی و عدت بهر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 نیز از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 بهر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 اشیاء بهر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 گویند و آن دیگر را در هر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 در هر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 ماه را موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 و هر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 نه عدت و نام را موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد  
 هر یک از این اعداد که موصوفه شد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد و فیکه عدت باشد

نقطه مخصوصه از آنکه در هرگاه عدت تضعیف الف باشد اما چون  
 از جهت مستغنی از نقطه مکروه فیکه عدت تضعیف الف واقع شود  
 از جهت آنکه در هرگاه عدت او است در تقادیم و ریاضات و موضوعیت میشود  
 که تعالی میگوید و اگر احیاناً قیاس متفرق شود بر فوق آن نص کشیده شود  
 و اما چون مفرد باشد ظاهر است که از نقطه مستغنی است و چون حرکت باشد  
 و ناقص حرکت باشد که در او اما چون از آنها مخصوص بنقطه اند و از نقطه نهادن  
 عدت و حرکت از تقادیم و ریاضات سین و شین و صاد و ضاد و قاف  
 چون مفرد است و اما چون از آنها مخصوص بنقطه اند و از نقطه نهادن  
 حرکت بنویسد بهر صورت **در هرگاه** که تا که هر یک  
 حرکت بنویسد بهر صورت و با هر حرف را بطریق مشهوره بنویسد و در خط  
 متداول است و معروف است که بعد از هر حرفی که این از تمام و الیها  
 در تقویم حرکتی بود و وساعات و درجات و اجزاء هر یک در هر یک  
 با نام هر روز وضع کنند مثلاً در جدول تقویم که اکبر را رقم اول حرکتی بود  
 بر هر یک و دوم حرکتی بود و سوم حرکتی بود و چهارم حرکتی بود و پنجم  
 حرکتی بود چنانکه در باب سیم مذکور کرد و چون کاهن چنان اتفاق افتد  
 که بعضی از این مراتب بعد از زمانه بایست که هر یک را قدر او را درین مرتبه  
 یا هر یک را قدر او را بایست که هر یک را قدر او را بایست که هر یک را قدر او را  
 این کلام در هرگاه میفرماید که چون حرکتی از این اعداد که موصوفه شد



























و ملک زل فوق است و همچنین ملک مرکب به تیرنگ که مذکور است فوق  
 ملک کوکب است که بعد از دوت بطریق اولی طبعاً که سطح مقعر مرکب ماس  
 سطح دوت شکست که در جوف دوت مثل توپهای بازی است و تیرنگ  
 باین صفت یکدیگر را به تیرنگ است و اولی بطریق کشف ان جهان است  
 که تیرنگ به که اندک که زل در جوف مقعر تیرنگ شکست به تیرنگ و تیرنگ  
 به تیرنگ و مرکب به تیرنگ و زهره و عطارد و قمر و چرخ و تیرنگ  
 کوکب که در تیرنگ شکست کوکب شکست است باین طریق معلوم شود که  
 که اقصاب در تیرنگ و فوق که دام کوکب است چنانکه در مقعر ان اقصاب  
 مقعر می شود و از قمر به سطح کوکب معلوم شده است که در تیرنگ شکست  
 چرخ قمر است که سائر تیرنگ و در سطح کوکب از ان اقصاب میگذرد پس در جدول  
 مطبوعی که در نظر کوکب که انرا اختصار بنظر آید و ان زاویه است که طاعت  
 شود در هر کوکب که انرا قطع دو خط که یک از مرکز عالم و دیگر از موضع نظر  
 خارج شود هر دو خط که انرا تیرنگ و تیرنگ است که ان زاویه  
 در هر کوکب که تیرنگ اقرب و اوسع است از انکه اول است  
 چنانکه ازین تصور معلوم است

مرکز

و بعد از ان



و بعد از ان  
 زاویه را در قمر تیرنگ و تیرنگ پس باین طریق معلوم شد که تیرنگ فوق قمر است  
 و در تیرنگ که محوس بعد و کوکب علوی که مرکب و مشترک است در تیرنگ است  
 احد محوس خود از غایت صفرا و اید پس ازین تحقیق شد که تیرنگ تیرنگ  
 ملک تیرنگ که باین طریق معلوم شد که تیرنگ ملک زهره و عطارد است و اید  
 که تیرنگ تیرنگ با در این ان چه تحقیق اختصار بنظر آید و زهره و عطارد  
 متعده است زیرا که انرا از اختصار بنظر آید و مستقیم است به انکه تیرنگ

مخصوص است باینکه در سطح دایره نصف النهار نشانی که این کوکب  
 در هر فصل باینکه مذکور غیر از سطح دایره نصف النهار است  
 از دوت پس باین طریق معلوم کرد که در سطح دایره نصف النهار  
 که تیرنگ و سطح دایره نصف النهار است و انرا از انکه تیرنگ  
 ز و سطح دایره نصف النهار است و انرا از انکه تیرنگ  
 از سطح دایره نصف النهار است و انرا از انکه تیرنگ  
 ان و از انکه تیرنگ است و انرا از انکه تیرنگ  
 و چون تیرنگ از سطح دایره نصف النهار است و انرا از انکه تیرنگ  
 ان که تیرنگ از سطح دایره نصف النهار است و انرا از انکه تیرنگ  
 در میان انکه تیرنگ است و انرا از انکه تیرنگ  
 هر دو اقصاب مانند خادیه اند و تیرنگ از انکه تیرنگ  
 و در ان که تیرنگ است و انرا از انکه تیرنگ  
 هر یک انما به تیرنگ است و انرا از انکه تیرنگ  
 قطعه دایره نصف النهار است که در تیرنگ تیرنگ  
 منظر از دوت قطعه است معلوم توان کرد و تیرنگ از انکه تیرنگ  
 نیست تیرنگ تیرنگ که انرا از انکه تیرنگ  
 چنانکه از تیرنگ بعد از انکه تیرنگ و انرا از انکه تیرنگ  
 و تیرنگ

و تیرنگ فوق تیرنگ با اعتبار مذکور علوی که تیرنگ و از انکه تیرنگ  
 و مشترک بر علوی تیرنگ و زهره و عطارد را سفیدی گویند و قمر را تیرنگ  
 با اعتبار انکه تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 غیر از تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 ان تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 هر دو از تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 زهره و عطارد قمر ان کوکب تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 و تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 حرکات فضا تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 در میان تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 از تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 و تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 موضوع که در تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ  
 و تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ تیرنگ

























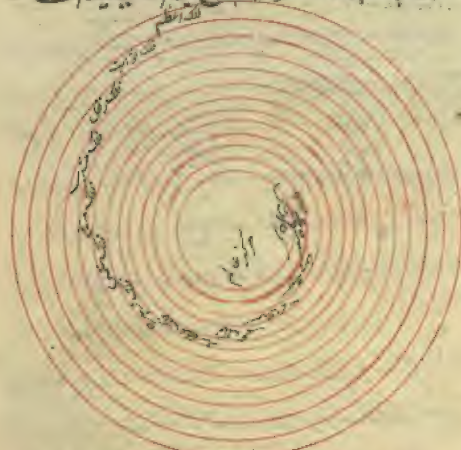


مفید ستاره است چهارم  
**صورت اکیس** جنوبی  
 شکل صوبه ماند و عرب  
 قبضه اندیزد ستاره  
 بانه زم صورت **مشت**  
 جنوبی است مابرا مانده  
 سر کاینه شرق و دو را  
 بجان خوب بازده کوب  
 خارج شش و از جبهه کوب  
 داهضت روشن از قدر  
 اول بردار این صورت  
 از افق اوجت جیوه خوانند جیوه  
 تاسرخ و در صورت  
 و که شاد منوره



سپید سیاه را چون مخلوط کردند فو نه هفت فلک اثبات کردند بعد از آن  
نقطه دقیق هر کوکب را بتدریج بطریق اثبات همه حوائج و درجه و مقدار پس  
احتیاج شد بانکه ثابت را نیز فلک اثبات کنند و چون هر یک از این سیاه فلک  
میشو ثابت را که در مدارهای واقع است با افزودن این فلک را محیط یافتند  
سیاه اثبات گه گاه و هر سطح این فلک محاسب شده است جرم عظیم  
ثوابت را بهر نقطه تقابل هر سطح اوباء ثوابت هر کوکب در وجهی است  
و این فلک را فلک البروج و فلک کوکب و فلک مختور و سؤیث نیز گویند  
و کوکب کوکب عبارت از این فلک است و فوق این فلک این فلک ثوابت فلک  
سایر است که اندک دیر از حرکت بیخبر گردید بهر کوکب ثابت و سیاه  
غیر که خاصه این که بود این فلک ثابت است و حرکت دیگران سریع  
چنانکه قریب سیاه نور یکدیگر میکنند محتاج شد به فلک دیگر که حرکت  
ثابتان نور مستند ما باشند و بواسطه حرکت فلک ثابتان با حرکت آن  
فلک را محیط بکل اثبات گه اندر نقطه سیکوت است باین که حرکت فلک  
داخل خارج را که در صورت و غیر اصفا و اصفا لام باشد شش نمایند  
و بر این کوکب است و از این جهت او را فلک غیر کوکب و فلک اطلس  
و چون محیط است بکل انرا فلک اعظم و فلک اعظم گویند و چون حرکت سایر  
افلک است انرا فلک اندک گویند و چون ستر اندر حرکت انرا فلک

و چون دین رسد به این نکات متذکر است که در ادراک آن کوتوف به معرفت  
افند که جز این نیست و واجب شود که درین اثنا هیأت و کیفیت هر یک بیان  
کنیم چون آنکه اول در وصف توفیق بود بدین نحو تا آنکه گفت که هر کس که با  
مختل آن کوکب کند و بجهت آنکه مختل فلک به روح است چرخ را از باطن حرکت  
البروج که از مرکز کره عالم گویند متحد و فاضل و اقطاب نیز در محاذات  
منطقه و اقطاب است او در درجات نیز با او موافقت هم در مقدار و هم در جهت  
و اگر مستقیم که مقدار حرکت به خفیف و تولد است و زیاده از مقدار حرکت  
سایر مختل است و منطقه هر یک از مختل را برای این جهت گویند چون  
اجرام سماوی بطلانند و حرکت که از سیار است متاخره و بدین جهت  
و معتقد است که تمام باشد با این باب و در سخن مختل است افند که  
اثبات کند بعضی از این در این و بعضی را در خارج آنکه نمی تواند بود  
که مختل که فلک است او است و آن معلوم است و در خارج مرکز آن فلک است  
القطبی و در داخل سخن مختل و مرکز است نقطه بود غیر از مرکز عالم که غیر منطقه  
در سطح منطقه البروج بود و سطح محدب و محاس سطح محدب مختل بود  
به نقطه مشترک و از این اوج گویند و مقوسش نیز تا مس مقعر او بود و به  
مشترک و از این ضیق گویند و چون فرض کنیم که خارج مرکز از مختل  
شود هر آنکه دو کره مختلف الفتح از مختل با آنکه مانده که محیط خارج مرکز



در از افندک مقدوره هفت فلک را که متعلق بکواکب سیاره است فلک یکی  
نواکب خوانند و در ضمن یک افندک دیگر است که انرا افندک جزیه گویند  
چگون در می











سطح باشد و بود و گوشت و پوست و چرم و زردی و کبودی و  
 و در هر از این که خارج قسمت چهارم از دست هر عدد بود و در  
 و تحت شش که خارج قسمت چهارم از دست هر عدد در جات هر عدد  
 و وجه تقوی نشان ساین که خارج قسمت و مصحح سوت  
 آن که است بر او مان مستقیم و غیره تا که گیت حرکات ثواب را که در  
 مختلف یا فترتند و اما مثل در سطوح و تبع و عقیده آن است که گیت  
 حرکت یا فترت حرکت و دیگریت و لهذا است که حرکت ثواب را که در  
 ثواب یا فترت رسید است بهر از ثواب قریب بمقطع را صدیکند  
 و در این حرکت یا فترت از غریب بمشرق یکی از غایت قوت است  
 آن مطلق شده است بعد از آن بطریق و اما لانا و س بطریق تدقیق چون  
 حرکت یا فترت اندر این بر این حرکت که در هر عدد در هر قطع  
 میکند و بعد از فترت این مثل این که علم و غیره در تحقیق مطلوب است  
 تمام که فترت در هر عدد در هر قطع و این موافق است با تحقیق  
 طور و سلطان المنصور در احوال خود یافته اند اما اعتقاد جماعت که در  
 زمان مأمون خلیفه رصه کو که انداخت که در هر حرکت در هر  
 قطع میکنند و حکیم فاضل محی الدین مغری که در رصه ان حراست چند  
 کو که مثل علی النور و قبل العقب رصه مطابق یافته اند با آنچه  
 در زمان

در زمان مأمون یافته اند و اعتقاد مصحح برین توست و هر یک از این که  
 مستقیم باشد بهر بر تواریک حرکت کنند و کار صیح بهر عدد و در  
 کنند و کار مستقیم ساین تا فترت که هر عدد را تقویم کو که در هر یک  
 بیشتر از نصف النهار ساین بهر مستقیم باشد و اگر کمتر بود راجع و اگر  
 مساوی مستقیم و اقامت این نوع که گفتیم در کو که گفتیم و در هر حرکت  
 شود و در عطار و چون سراج است بهر مدت اقامت یک نیمه در هر  
 و اگر احوال دارد و نصف النهار شود و هر یک دقیقه باشد آن اقامت نبود  
 بلکه بعد از نصف النهار اول زمان دقیقه گذرد و در آن بسیار و در راجع  
 یا مستقیم کرد و در نصف النهار تا بهمان دقیقه بود و در حواله  
 مبداء و جهت و استقامت بهر از این که احوال ساین و قبل از این  
 آن دیگر مستقیم بود و در علم حرکت مقرر است که در مابین حرکتین مختلفین  
 در احوال که در تحقیق است و پس از شروع در این کلام نیست در تحقیق  
 مجموع و آنچه بدو متعلق است پس سکویم که چون دو خط از مرکز عالم خارج شود  
 و از جانبین تدویر ماس موازی منقطع تدویر مابین دو نقطه ماس بدو قسم  
 مختلف منقسم شود و در هر دو خط موازی منقسم عظم بود و در هر خط موازی  
 که تو سهاست و در هر خط موازی تدویر یک نیمه در هر وقت عظم نماید  
 از آن جهت و همچنین تو سهاست و در هر خط موازی یک نیمه در هر وقت

تدویر عظم نماید از آن جهت و پس حرکت تدویر در قسم اعظم سریع نماید  
 و در قسم اصغر بطی و در هر دو خط موازی منقسم تدویر در نقطه تقاطع محیط تدویر  
 با خط که در مرکز عالم خارج شود و در هر حرکت تدویر که در هر خط موازی منقسم  
 دور تر است در هر خط موازی منقسم تدویر که در هر خط موازی منقسم  
 خط آن حرکت مختصر باشد حرکت مرکز منقسم کو که در هر حرکت تدویر بر آن  
 خط است و آن حرکت است بهر از این که چون مرکز هر یک از دو حرکت از  
 مرکز عالم خارج است و در هر حرکت تدویر از مرکز عالم در یک نقطه خارج بود و در  
 قطع و دیگر قریب غایت بود وقت و موصول او پس منقطع اوج و غایت است  
 وقت و موصول او بهر نقطه منقسم و این لازم است که حرکت مرکز منقسم  
 در نقطه بیده بطی بود و در نقطه قریب سریع و حرکت که در وسط باشد تقویا  
 میان این سرعت و بطی و در هر حرکت وسط کو که فترت فترت فترت فترت  
 و است چون اندک تدویر بر مرکز نیست و بعد از آن که هر یک از این  
 کند حرکت بهر عدد و فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت  
 تواریک است بهر از این که فترت فترت فترت و هر یک از این که فترت  
 چون در این تدویر بهر حرکت این تواریک سریع باشد کو که در هر خط  
 مجموع حرکت مرکز منقسم و حرکت تدویر مختصر باشد و چون این تدویر  
 اشتغال کند حرکت کو که فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت

فضل حرکت مرکز منقسم تواریک هر حرکت تدویر مختلف تواریک حرکت کنند و بنا  
 بر آنچه قبل از این مذکور شد هر خط کو که منقسم فترت فترت فترت فترت فترت  
 مختلف تواریک سریع و فضل که در هر حرکت تدویر که در هر خط موازی منقسم  
 بهر حرکت حرکت کو که فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت  
 حرکت تدویر مختلف تواریک هر حرکت مرکز منقسم تواریک اقامت کند و کو که  
 چند چنان نماید که در یک ساین است و در هر خط کو که مستقیم کند و بعد از آن  
 حرکت تدویر مختلف تواریک نماید هر حرکت مرکز منقسم تواریک کو که  
 بمقطع زیاد فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت  
 و هر خط منقسم فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت  
 بحضی حرکت رصه و آن غایت سرعت است و در هر خط و در هر خط و در هر خط  
 زمان آن و چون از منقسم کند در هر خط بطی پیدا کند و هر خط بهر یک  
 بطر فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت  
 استقامت سریع فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت  
 و در هر خط آن و بعد از آن حالت اول کو که فترت فترت فترت فترت فترت  
 که کو که فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت  
 از هر جهت و استقامت اول کو که فترت فترت فترت فترت فترت فترت  
 و در هر خط فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت فترت













از وقت گذشتن قرص عقد بر پس تا غایت بعد میان این دو منطقه غایت  
عرض تقریب و مقدار آن کو اکثر از صالیح در جهت عرض شمال صاعده زاید  
باشد اگر قرص است از پس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر اقالیم واقع  
شده باشد زاید باشد چنانکه در بعضی از غایت عرض تا رسیدن به نقطه ذنب  
عرض شمال باطل ناقص باشد و اگر در طرف شمال است از پس گذرد شمال  
صاعده ناقصی و از نقطه ذنب رسیدن غایت بعد عرض جنوب باطل  
زاید باشد اگر قرص است از پس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر اقالیم  
واقع شود جنوب صاعده زاید بود چنانکه در بعضی از غایت عرض تا باز به نقطه  
رأس عرض جنوب زاید صاعده ناقص بود و اگر در طرف شمال است از پس  
گذرد جنوب باطل ناقص و اهل حکم احکام کو که صاعده را شده اوتور  
گویند و اگر باطل مستقیم اوتور و صورت در هر دو منطقه البروج و غیره  
و تناقصی عرض او برین جهت و هر یک ازین یک و ذنب است ایراد  
مکملی نیز خفیف



مهرشاد روز

مهرشاد روز در وقت دقیقه و ده ثانیه و دقیقه و تقویم تمام و شش موضع رأس قرار  
در جدول بعد از جدول تقویم عطار در در نصف النهار هر روز و آن روز  
بیاوردند بر رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کو که  
موضع ذنب برج اتم موضع رأس باشد همان درجه و دقیقه هر موضع دو  
مقارن در در فلک برین وجه است پس این دو موضع یک نقطه باشد و عدد  
رأس در تقویم **س** باشد و این اختیار این صورت است که اگر  
سین نویسد بر رقم ششم شش و عدد ذنب **ب** و اگر باشد که عدد  
رأس نویسد بر رقم قرانی مانع است از آن جهت چنانکه بعد ازین معلوم  
و باید دانست که چنانکه مرکز جرم قرار دارد در مقاطع منطقه البروج هم  
چنین مرکز هر یک از این دو مرکز را در در مقاطع منطقه البروج  
بر دو نقطه تقابل یک رأس باشد و آن دو کو که علوی نقطه بود چون  
مرکز تدویر این زمان بگذرد در شمال منطقه البروج بود و در نقطه زمره  
نقطه که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد با وج متوجه شود در عطار و جیفی  
و دیگر ذنب که آن دو کو که علوی نقطه بود که چون مرکز تدویر این  
از آن بگذرد در جنوب منطقه البروج شود و در زمره نقطه بود که چون  
تدویر از آن بگذرد متوجه جیفی و در عطار و متوجه اوج شود  
و تفاوت تعریف این دو نقطه در علوی و سفلی بنابر نکته است

این جدول در هر روز در هر وقت دقیقه و ده ثانیه و دقیقه و تقویم تمام و شش موضع رأس قرار  
در جدول بعد از جدول تقویم عطار در در نصف النهار هر روز و آن روز  
بیاوردند بر رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کو که  
موضع ذنب برج اتم موضع رأس باشد همان درجه و دقیقه هر موضع دو  
مقارن در در فلک برین وجه است پس این دو موضع یک نقطه باشد و عدد  
رأس در تقویم **س** باشد و این اختیار این صورت است که اگر  
سین نویسد بر رقم ششم شش و عدد ذنب **ب** و اگر باشد که عدد  
رأس نویسد بر رقم قرانی مانع است از آن جهت چنانکه بعد ازین معلوم  
و باید دانست که چنانکه مرکز جرم قرار دارد در مقاطع منطقه البروج هم  
چنین مرکز هر یک از این دو مرکز را در در مقاطع منطقه البروج  
بر دو نقطه تقابل یک رأس باشد و آن دو کو که علوی نقطه بود چون  
مرکز تدویر این زمان بگذرد در شمال منطقه البروج بود و در نقطه زمره  
نقطه که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد با وج متوجه شود در عطار و جیفی  
و دیگر ذنب که آن دو کو که علوی نقطه بود که چون مرکز تدویر این  
از آن بگذرد در جنوب منطقه البروج شود و در زمره نقطه بود که چون  
تدویر از آن بگذرد متوجه جیفی و در عطار و متوجه اوج شود  
و تفاوت تعریف این دو نقطه در علوی و سفلی بنابر نکته است

که در کتب سیات معلوم می شود و بدان آن اجمالی نیست و اختیار مرکز تدویر  
این کو که درین امر که عدم دو مرکز این است بر یک مرکز  
کار هر مرکز تدویر در هر طرف شمال و کار در طرف جنوب  
آن چند فقره با مرکز تدویر خود انما متحد است و چون هر  
خفیه در هر یک است مستقیم بر هر یک نقطه ششگانه اندازیم و در هر یک  
فلک البروج بختی کند و مقدار حرکت هر زمانه روز است تا آنکه  
و در بعضی از اینها تموضع رأس هر یک از این خفیه در اول هر ماهی  
از هر ماه را جدول بر جدول تقویم این کو که ثبت کنند اگر مایل  
باشد و آن در صفحه زیر بر جدول هر کو که بجهت نظرات آن کو  
باقر کشیده باشد ثبت کنند چنانکه در وقت سیم و دقیقه  
چهارم ثانیه و داخل ساعتی ثانیه است که حرکت جرم این کو  
در وقت یک ال شمس دقیقه غیر است ثبت آن بدون ثانیه در اول  
هر ساعت باشد موضع ذنب هر کو که برج اتم موضع رأس این  
کو که بعد از آن از آن چنانکه موضع ذنب قرار باشد برین روز  
تقویم نام مقدار رسیدن در جدول باریک در جدول بر جدول  
تقویم او در نصف النهار هر روز یا با او از روز یا در جدول  
یک درجه دوم دقیقه و سیم چنین مقدار عرض هر کو که در جدول باریک

در جدول

در جدول بر جدول تقویم او در نصف النهار هر روز یا با او از روز یا در جدول  
یک درجه دوم دقیقه و سیم چنین مقدار عرض هر کو که در جدول باریک  
در وقت یک ال شمس دقیقه غیر است ثبت آن بدون ثانیه در اول  
هر ساعت باشد موضع ذنب هر کو که برج اتم موضع رأس این  
کو که بعد از آن از آن چنانکه موضع ذنب قرار باشد برین روز  
تقویم نام مقدار رسیدن در جدول باریک در جدول بر جدول  
تقویم او در نصف النهار هر روز یا با او از روز یا در جدول  
یک درجه دوم دقیقه و سیم چنین مقدار عرض هر کو که در جدول باریک  
در وقت یک ال شمس دقیقه غیر است ثبت آن بدون ثانیه در اول  
هر ساعت باشد موضع ذنب هر کو که برج اتم موضع رأس این  
کو که بعد از آن از آن چنانکه موضع ذنب قرار باشد برین روز  
تقویم نام مقدار رسیدن در جدول باریک در جدول بر جدول  
تقویم او در نصف النهار هر روز یا با او از روز یا در جدول  
یک درجه دوم دقیقه و سیم چنین مقدار عرض هر کو که در جدول باریک

در جدول بر جدول تقویم او در نصف النهار هر روز یا با او از روز یا در جدول  
یک درجه دوم دقیقه و سیم چنین مقدار عرض هر کو که در جدول باریک  
در وقت یک ال شمس دقیقه غیر است ثبت آن بدون ثانیه در اول  
هر ساعت باشد موضع ذنب هر کو که برج اتم موضع رأس این  
کو که بعد از آن از آن چنانکه موضع ذنب قرار باشد برین روز  
تقویم نام مقدار رسیدن در جدول باریک در جدول بر جدول  
تقویم او در نصف النهار هر روز یا با او از روز یا در جدول  
یک درجه دوم دقیقه و سیم چنین مقدار عرض هر کو که در جدول باریک  
در وقت یک ال شمس دقیقه غیر است ثبت آن بدون ثانیه در اول  
هر ساعت باشد موضع ذنب هر کو که برج اتم موضع رأس این  
کو که بعد از آن از آن چنانکه موضع ذنب قرار باشد برین روز  
تقویم نام مقدار رسیدن در جدول باریک در جدول بر جدول  
تقویم او در نصف النهار هر روز یا با او از روز یا در جدول  
یک درجه دوم دقیقه و سیم چنین مقدار عرض هر کو که در جدول باریک







که از قطب تا محل انحراف بعد است اجزاء و قسم ظاهر او اقل است از اجزاء و قسم  
آن مدار که اقرب و اجزاء و قسم فلكس و هر مدار که بقدر انحراف  
التهار اقرب از اجزاء و قسم او که در آن از اجزاء و قسم این مدار که بعد است  
و قسم فلكس پس در وقت گذشتن اقل از اجزاء و قسم مدار او بعد است  
اجزاء و قسم آن از قطب تا رسیدن مایل سرطان که مدار او اقل از اجزاء و قسم  
بأن قطب و مایل الزمار متراید و همچنین است آن مدار و قسم مایل التلیل و است آن  
التلیل شاقص و در گذشتن اقل از اجزاء و قسم مایل سرطان تا اقل جد و قسم مایل الزمار  
و است آن مدار شاقص و قسم مایل التلیل و است آن التلیل متراید و از آنجا که قسم  
معلوم شد که طول انعام و اقصایا در وقت وصول اقصایا مایل سرطان  
واقتر انعام و طول یلایا در وقت وصول اقصایا مایل جد و در تقویم است  
و دقایق متر و در گذشتن از طول مکرر اقصایا تا غروب آن با زمان روز  
تک کنند و در جدول بعد از تقویم مرس و در تقویم قرین بعد از جدول ماه  
تر که بعد از این باقی روز معلوم گردد و در قسم که قسم است آن در وقت  
و چون خواهند که است آن و دقایق آن معلوم کنند است آن و دقایق آن روز و در گذشت  
چهار ساعت که است آن تا روز و در وقت نقصا کنند با است آن و دقایق آن  
باشد و طریقی نقصا آن که در آن چنانکه از زیر چهار ساعت که باقی  
نقصا دقیقه فرض کنند و دقایق مذکور را از آن وقت نقصا کنند و است آن

تا به روز نیت است آنچه با ماند ساعت و دقائق لب باشد و بعد از تقاضای یک  
مستخرجان خود نکند میدارند با اول تقویم که خط وسط از ربع مستخرج میشود  
ساعت و دقائق نیم روز نویسد بعد از آن ساعت و دقائق خود مستخرج  
ساعت نصف النهار است یعنی آن خواهند که ساعت و دقائق تمام روز را  
کنند انرا مضاف کنند ساعت و دقائق تمام روز حاصل شده تا ارتفاع کوکب  
بعد کوکب است افقی یعنی فاصله از دایره ارتفاع میان خط تقویم کوکب  
و افق و در وقت لدری بشرط که از ربع زیاد نباشد و دقیقه فوق لدری  
بجای آنست که قوس مذکور بشرط مذکور در وقت لدری بخوابد و ارتفاع  
کوکب مذکور مذکور خط ط ل کوکب و آن ارتفاع که اعظم از دایره باشد  
در آن مدار که کوکب آن بخوابد در وقت موعده انرا غایت ارتفاع آن کوکب  
گویند و آن در دایره وقت کوکب بر تقاطع این مدار و دایره نصف  
بود و در هم دایره وقت و دایره ارتفاع هر دایره نصف النهار منطبق باشد  
و اگر کوکب بر خط استوا باشد بود و این غایت ارتفاع و در دایره غایت  
ارتفاع باشد مطلقا و در تمام دایره غایت ارتفاع است و اما در هر روزی  
باز و اندر روز و در خط وسط جدول ساعتها و در ربع و در هر یک و در هر یک  
دقیقه غایت ارتفاع کوکب که در تقویم ثبت کردن مصلحت است تا فاضل  
نصف النهار عبارت از ساعت مقیاس است که باید بر سطح افقی باشد و در وقت

دایره نصب کنند بنوعیکه سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود بود و کجبه  
استخوان در سه موضع مابین محیط دایره و راس مقیاس اندازند گیرند  
اگر هر سه بر ابر باشند آن مقیاس عمود بود بر هر سطح متوازی که در الحقیقه  
سطح افقی است و ساینه کرد و وقت غایت ارتفاع اشیا از مقیاس برین  
سطح انداخته ظل اشیا را بداند و انرا فی زمان خوانند و آن را عمود  
نظا بود که در آن درازان مقیاس حصول شد و تقدیر ظل با مقیاس  
کنند و مقیاسی که هر دو در نصف کند و کاه بر هفت قسم برین مقیاس  
هفت بخش کنند آن ظل را که در آن مقیاس حاصل شد ظل اشیا گویند  
اقدام بجهت آن گویند که کاهت علوایمان جاری شده است که تقدیر ظل به  
کاهت خود کنند و قاضی را با اقدام تقدیر میکنند و کاهت آنکه طول قاضی  
هر کسی را و هفت قدم او باشد و بعضی شش قدم نیم نیز قاضی کنند چه قاضی  
بهر مردم با اقدام او شش قدم نیم باشد و ذکر مقیاس را بدو در زده قسم  
کنند آن ظل را بخود در آن مقیاس را ظل اصابع خوانند و اصابع کجبه آن  
گویند که اغلب بود که ساینه را بر این تقدیر کنند یا کجبه کنند اکثر مقیاسها  
که در آن ظل گیرند بر این و نیز هر کسی مقدار رحی نصف صبح باشد از  
اصابع او هر قدر را نسبت دقیقه قیمت کنند و اینچنین هر صبحی را  
و در تقویم تمام و در جدول آخر نصف یعنی فزانال هر روز زیر اصابع







نموده و غایت آن در زمره چهار جهت در جهت و در عطار و جهت  
 در جهت و دو کوب با اقسام الی احترامی نظر دیگر صورت نند  
 چه مقدار نظرات دیگر که مقدار نظرات جهت در جهت و در جهت  
 سفیدین را با قیاس است و در باب یکم آن را به بانی رفته همان است  
 و این ترانجی سفیدین را با یکدیگر غیر از قرآن و تیس نظر دیگر غایت  
 بر آنکه حرکت و غیر این دو کوب چنانکه گفته ایم و اما تفاوت یکدیگر نه  
 پس هیچ شک نیست که اینها را با یکدیگر همان مقصود است و چون اتفاق  
 افتد که هر یک در طرف از نظریات اقسام باشند هر آنکه میان این تیس  
 نیز ممکن بود غایت بعد از این در احوال از یکدیگر بقدر مجموع غایت بعد  
 هر یک از اقسام آن در مقدار در جهت و جهت تواند رسید و ظاهر است  
 که قدرت تیس جهت در جهت نیست لیکن بمقدار نظرات دیگر نیز رسید  
 تیس که اقل مقادیر نظرات بعد از تیس بود در جهت و اما نظرات  
 که اثرات آنها در جهت کوهی گویند هر دو نوع است یک تناظر و هر و اثر  
 تناظر مانده و اتفاق طریقت نیز گویند و آن بودن دو کوب سیار است در  
 دو طرف اقل سرطان یعنی نقطه القوس صغیر و هر کوب بعد موضع هر یک  
 زمانی نیز از یک کوب از آنجا که زمره سرطان متساوی و در جهت و در جهت  
 این بعد در یک کوب هر دو از هر جهت باشد و در دیگر نیز خذف تواند شد  
 چون کوب

چون کوب در دره و در هر کوب و در جهت و در جهت و در جهت  
 این تناظر و هر کوب بعد هر یک از این سرطان یک جهت در جهت  
 اول بر توالی و توالی خذف و توالی این نوع را اتفاق طریقت را گویند  
 که در هر طرف از منطقه این دو کوب است و در این دو نقطه القوس چنانکه  
 ذکر یافت و در باب یکم آن را در رسم کنند پس در هر طرف طریقت تحقیق باشد  
 و بعد از آن از این زمان تا هر یک از این زمان لیلا از زمان نهارد  
 زمان تیس آن جزو دیگر است و در هر جهت هر یک بعد از تناظر مطلع  
 نوع دوم از این دو نوع تناظر تناظر مطلع است و اثر اتفاق قوت نیز گویند  
 و آن بودن دو کوب است از دو طرف اول در جهت نقطه القوس تیس  
 هر کوب که بعد موضع این از آنجا که در جهت و این بعد نیز در یک کوب است  
 تواند و در دیگر نیز خذف تواند بود و در جهت کوبی در هر دو کوب بود  
 و دیگر در جهت و در جهت هر آنکه میان این تیس تناظر واقع شود و در جهت  
 هر یک از این تیس جهت هر یک است و در جهت اقل بر توالی و توالی خذف  
 تواند و این نوع را مطلع بر آن گویند که چون معدل النهار و منطقه البروج  
 دو دائره متقاطعه در آن نقطه منطقه البروج که کجاست محل مقرر است  
 بدستند متقاطعه المدة طلوع کنند و در آن وقت قوس بود و در جهت  
 النهار که آن قوس از منطقه طالع کوب و در مطلع آن قوس منطقه خوانند

در جهت میات میقت شده است که مطلع دو برج یا در جهت و در جهت  
 از اقل حرکت تناظر و آن تحقیق می شود و در جهت و اتفاق قوت را گویند  
 که مطلع هر کوب در جهت و در جهت کوب چنانکه گفته ایم و در جهت  
 پس قوت یکدیگر قوت آن دیگر باشد در طلوع و غروب هر کوب بمقدار  
 قوت است و چون در جهت مساوی است و آن بود در جهت نیز مساوی است  
 و چون کوب محض نظرات تناظر باشد یا کوب متوجه مجامع و یک از عقبتی  
 قوت و پس از رسیدن به حقیقت آن نظرات تناظر یا مجامع حرکت یک کوب  
 از آن دو کوب است همین اتفاق را کوب مرتب مجامع احد العقبتی  
 که مستقیم کوب باشد از جهت یا جهت یا جهت یا جهت یا جهت یا جهت  
 یا طلوع یا غروب یا طلوع یا غروب یا طلوع یا غروب یا طلوع یا غروب  
 آن بعد از آنکه اتفاق گویند و این معنی در نظرات میان قوس سیار است  
 صورت نند و اینچنین میان تیس هر یک که در جهت و در جهت  
 محضیت و انحراف در جهت بعد هر یک و آن را در سرطان باز دان  
 و در جهت ظاهر است و اهل احکام انحراف را دلیل بعد حرکت و در جهت  
 کار و نا تیر و نا تیر و نا تیر و نا تیر و نا تیر و نا تیر و نا تیر و نا تیر  
 از آن جهت و در جهت هر کوب بعد از آن اتفاق آن نقطه از اقل جهت یا غروب  
 مقدم باشد از آن جهت که گویند و در جهت هر کوب از آن جهت که گویند و در جهت

این تیس جهت و در جهت هر کوب بعد از آن اتفاق آن نقطه از اقل جهت یا غروب  
 مقدم باشد از آن جهت که گویند و در جهت هر کوب از آن جهت که گویند و در جهت

قوس منطقه البروج هر یک از سیاره و چون هر یک خفته خفته است یک جهت کوب  
 و چون هر یک خفته خفته در تقویم مشهور است و در جهت هر کوب از جهت  
 موضعی و دیگر مطلع نیز گویند و کوب هر یک از جهت هر کوب هر کوب هر کوب  
 گویند و در تقویم نظرات تناظر خفته خفته و تناظر و انحراف و در جهت  
 و کوب هر یک از آن که در جهت هر کوب است و در جهت هر کوب از جهت  
 چنان بقایه معلوم است و در جهت هر کوب هر کوب هر کوب هر کوب هر کوب  
 کنند و در جهت هر کوب هر کوب هر کوب هر کوب هر کوب هر کوب هر کوب  
 احوال و آن واقع کوبتین کنند و علامت اینها که مذکور شده است  
 علامت تقارن علامت تیس علامت تیس علامت تیس علامت تیس  
 تثلیث و آنرا هر کوب نقطه تیزند و هر کوب هر کوب هر کوب هر کوب هر کوب  
 بلایت و استقبال و کج تیز و در احوال مقابل الحاق کنند و چنین گویند  
 علامت اجتماع است و در جهت تیس مقابل مقبضت علامت  
 احتراق علامت مجامع علامت تناظر علامت تیس علامت تیس  
 علامت میل و تیز و در جهت استقبال بقای هر کوب علامت تیس  
 و انحراف علامت تیس علامت تیس علامت تیس علامت تیس علامت تیس  
 همیشه متقوس از جهت تیس که علامت علامت مجامع را بار اس  
 و باذن حین گویند و در جهت این بیشتر متعارف و مطلع











هم که عالم بر هر نقطه تثبیت اوج مدیریت چنانچه امری است باستقرار معلوم  
که اندیش طیاره در آن حوضی باشد یک حوضی دیگر که ظاهر اوج  
مدیریت و در حوضی حقیقی که بر دو نقطه تثبیت ادوات و در ادوات  
بالفرد بوده ملک این که زمان کثیر این شرح است که با این چه جدید  
الشیخ چنانچه انساب و در چهار درجه و در دقیقه و ثانیه سرطان بود  
اوج زحل و در روز دوم در چهارده دقیقه سرشت ثانیه قوس و اوج  
مشترک در یک درجه و در دقیقه و ثانیه سرشت و در دقیقه و ثانیه  
سرشت ثانیه میزان و اوج مرکب و در بیست چهار درجه و در دقیقه و  
چهارم ثانیه سرشت و اوج زحل و در بیست چهار درجه و در دقیقه و  
دو ثانیه جزا و اوج عطارد و در شش درجه و در دقیقه و ثانیه سرشت  
عقرب و محققان که از اینجه متفان از اینجه خاتما نقل کنند تا اینجه مازن زینجه  
جدید و حرکات که در اینجه حرکت بین الزمان این منظور و در اینجه تفاوت  
بسیار میکنند و الله اعلم بحقیقه احوال و هو خیر الوافضین و سرخ الحاکمین  
و اگر هر که را بداند که در اینجه بعد از این مواضع ادوات بدانند بعد  
هر که این تارک کند نه باشد چنانچه در ثانیه بر موضع اوج هر که یک  
افزاینده مطلوب صریح و در مواضع ادوات موضع هر یک  
از اینجه غیره استنباط توان کرد چنانکه شرح از اوج زحل و در ربع

پست و درجه از اوج مستقیم و است برج چهارده درجه از اوج مربع  
و نیز برج از اوج زمره نقصان کنند و است برج بر اوج قطب و افزاینده  
باقی با حاصل موضع رأس هر یک از این کوکب است و در تقویم شرف  
بهبوط اشباب و غیره بخیر و در سابع وقت حصول هر یک با اول  
درجه شرف و در مخرج در میان انصاف است که نویسنده چنانکه اهل علمه  
شرف یا بهبوط نویسنده پس مدت کوکب یا کسی مطلق بعد از شرف  
یا بهبوط پس مدت روز یا شب و در آن شرف و بهبوط واقع شده باشد  
بر این سطح و ساعت و وقایع بطریق نظر است ثبت کنند و همچنین رسیدن  
کوکب مذکور به این اقباب و تقویم را با وجات و مضامین ایشان  
مبتدیان را طهر کند که در میان انصاف است که ثبت کنند و نیز بر طایف  
سایر مقرر نماند که کمتر از پنجان خوشرو را از این موضع خطا واقع است پس  
ما حش و بیان این همان است که احرار رسد در سطح و در سطح نقطه دیگر و غیر  
اوج اوج نامیده و اندر در درجات ثبت که بنا بر سهولت که در علم ظاهر  
میجو و بیان آن آنجا بدین نیست و این جماعت را در بعضی چون به حقیقت  
این احرار در زمان وقت رسیدن کوکب یا باقی نقطه عقیده آنکه اوج است  
است و اوج که در تقویم ثبت میکنند و هر آنکه کوکب بخور اوج حقیقت در  
شرف هر یک از آن نقطه بدو درجه تقریباً و در زحل بهشت و در و در

مستزید از زود و دیر و آنچه در اوج کفیم و حقیقت نیز بعینه وار و هست  
کلا حقیقت و دیر و اولاد لباب ظاهر است که اثر اوج و حقیقت حقیقتی است  
نه اوج و حقیقت اعتبار و صلاحت شرف و کعب در تقویم باشد  
و از بسط و از رسیدن کوکبی و از رسیدن کجی حقیقتی است  
و در اکثر این تقویم صلاحت شرف را با این شیب با حقیقت انشود و  
هم چنین بسط را به تبعیت شرف بخور یا بود دیگر شرف را و اولی  
و در هر اقله استعدا در اوج باشد و در هر ربع که اوج باقی  
باشد و حقیقتی بر اصحاب فقطه پوشیده نماند که صاحب این موضوعات  
عالم بکلیت از این جناب مسامحت است که خط وسط شمس را نامایا مقدار آن  
حرکت کند و بر نقطه اوج است مستطاب میان ایشان و پانزده  
که چون این هر سه یک یک دو نقطه از فلک البروج شدند اول حرکت  
بر شیبانه روز کند و بر مرکز حرکت حاصل است حرکت شیبان چهار درجه  
پست و دقیقه بتوالی از آن نقطه حرکت کند و اوج بجز حرکت باید و جز  
بقدر ریاضه و در بد و از زده دقیقه کثرت توالت از آن نقطه عزایت  
تا بد و در آن مرکز خلاف ظاهر باشد بقدر مرکز حرکت مرکز  
تدویر را را کند پس بعد مرکز تدویر از خط وسط شمس مستزید و در بد  
دقیقه اند و چون خط وسط شمس پناه و دقیقه بتوالی حرکت کند از

بنام حق از سرگزند ویر نژدیکتر و از نواح دورتر شود و ما بین او  
و هر یک از نواح و هرگز تدویر دور نرفته و هرگز نمانده و فقط شود  
و در این بین هر که حرکت حاصل را بدست می آید همانند آنچه در سرگزند ویر  
از نواح حاصل می آید و از آنجا که گفته اند هرگز که هرگز تدویر هرگز  
اجتماع و استقبال و وسط و از نواح باشد و در هر یک که در اوقات  
سطح مثل افتد و بعضی و در هر یک که در اوقات و در باب سیم  
موجود بود و این است پس که هرگز تدویر در هر یک که در اوقات و در  
باب بعضی رسد و اینکه مصححان هرگز تدویر ذکر فرموده و از ذکر  
اجتماع و استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیق خود است و در  
همچنین از تریج مراد او تریج حقیق است و در وسط ظاهر است که  
تقریب که **باب پنجم** در معرفت طالع اجتماع و استقبال و در  
این بن طالع در اصطلاح قوم عرب از منطقه البروج که در وقت  
مفروضی بر افق شرق باشد یعنی بر افق شرق افق حقیق پس اگر آن  
زمان و ولدت که بر افق طالع آن شخصی گویند و اگر در اول سال  
شماره آنرا طالع هر که کنید و اگر وقت دیگر بود آنرا با وقت اضافه  
کنند و آنچه بر افق شرق باشد در نیوت کم از منطقه البروج آنرا  
سایه گویند و آنچه از منطقه البروج در نیوت بر دایره نصف

بسم



باشد از طرف فوق و از طرف ارض از ارض شرق و از طرف تحت از ارض راجع  
و هر خانه که بعد از طالع بود بر تو را از آنرا نماند گویند و آنچه بعد از آن نماند باشد  
ثابت و آنچه بین تا آنکه نماند غیر ثابت و نماند غیر متصل طالع باشد و تقبیل  
این احوال بر بعضی اوقات که اهل تقییم طالع البروج را بعد از دو قسم تقسیم  
کنند و از آنرا ثبوت و اسیوت خوانند و این تقییم بوسیله شش دایره  
غضیفه باشد یک از اینها افقی است که بر مبدأ اقسام اول و دوم که طالع  
و سابع است گذارد و دیگر نصف النهار که بر مبدأ اقسام دوم که سابع و  
راجم است گذارد و قوم را در مبدأ این سیوت در ربع که ازین دو دایره  
بجول میرسد احدی خلف غایت و اندک مقدم بیان اینها است تعیین  
نموده اما در مبدأ سایر سیوت خلف و مقدم اند آنچه تصور بر اینها است که نصف  
شرقی قوس النهار بر طالع و نصف شرقی قوس الليل از ثوابه قسم مساوی کنند  
و دایره میول بمباد این اقسام بگذرانند و آنچه ختم است از این احوال  
پنزدیست که انرا اگر محققه خوانند آنست که هر یکی از اربع دایره اول  
سموات است میان افق و نصف النهار بر یک قسم مساوی کنند و دایره احوال  
سموات دایره باشد که بسمت الاراس و سمت المقدم و دو نقطه مشرق و  
مغرب گذارد و در هر یک غلام بمباد و این اقسام بگذرانند بشرط که  
تا برسانند بنقطه شمال و جنوب که دو نقطه دایره نصف النهار و افق

و آنچه معتقد بهش حالت است که هر یک از دو قوس افقی را که واقع است میان  
جزو طالع و نقطه جنوب و شمال به قسم مساوی کنند و دو دایره ارتفاع  
بسیار از آن اقام کنند و این طریق را تحقیقین تریقی که از این چهار  
منطقه البروج بر سه اکثر رس کنند و این طریق تویه الیهوت میسر کند و آنچه  
مستحق مفسد است آنست که هر یک از دو قوس را از منطقه البروج که واقع است  
میان افقی و نصف النهار به قسم مساوی کنند و بسیار این اقام دو دایره  
عصیه بگذرانند و چون منطقه البروج بدو دایره فرضیه که از این طریق برآورده  
شده بود هر یک را بقی خوانند و ابتدا اقام هر یک را بر سه پوت خوانند و ابتدا  
از طالع که هر دو را با هم میزد و چون شکست در ریاضات ترجیح بکنند و در آن دو دایره  
خانه رسم کنند و طریق رسم آن بوجهات مختلف است و با انچه اندر این  
رسم کنند که متصل باشد به غیر از این خانه باشد به غیر دیگر خانه و در نیم که اخیر  
چوت است متصل بخانه اول باشد و در هر خانه در جداول یک دایره جنوب  
و دوازده گانه بر قوس از منطقه البروج که واقع باشد بمیان اول جدول  
انخانه هر دو را ثبت کنند و مواضع که با کتب سیاره و عقده تین قرار دارند از  
ان خانه ها که افتد نیز ثبت نمایند و انرا این شکل را از آنچه خوانند که  
ما خود است از این معرب زده باریک و آن خدیطه که بنمایاندر است و  
عبارات مان رجوع است و در صحاح که ذکر است که اصغر گفته است که هر نظام

نیست که لفظ نیز حرف الدمل است یا موب و بیتر گوید آنکه زانچه شقی است  
 از زان پس تقریباً که اکثر است آن در موالید است اما جزو اجتماع جز نیست  
 از منطق البروج که در آن جزو اجتماع واقع باشد یعنی جزو که موضع تیرین  
 در آن مقدر باشد و جزو استقبال جزو است هم از منطق البروج که در آن استقبال  
 واقع باشد و در حقیقت استقبال در جزو مقابله تحقیق میشود و یکی چون  
 احزاب زمین را ثبت نمایند آن جزو و یک بقایه معلوم شود پس اگر استقبال در  
 روز بود آن جزو و نیز جزو استقبال موضع اقصای جبهه آنکه درین هنگام  
 آن جزو که موضع اقصای فوق الدرض بود و آن جزو فوق الدرض را  
 در استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال در شب باشد موضع قرجه استقبال بود  
 چه درینوقت آنجزو که موضع قرجه فوق الدرض باشد و اگر اتفاق افتد  
 که استقبال در احدی فی حقیقت زیاده است و دهد و زانحال جزو استقبال موضع  
 آن تیر بود که برای شرع بود و در تقویم تمام موضع طلوع و غروب و استقبال  
 مقرون با جزو این در جدول باریک در میان جدول التعداد تکیه یا و در  
 بان طریق که اول علم اجتماع و استقبال ثبت کنند پس علمت روز یا شب  
 مقصود بکس از آنیم اسباب پنج است شهر را که ملاحظه پس هم آن شهر و ساعت  
 و وقایع گذشتند از اول روز یا اول شب که در آن اجتماع یا استقبال واقع  
 شد و پس طلوع اجتماع و استقبال بر رقم وضع کنند اول رقم برج دوم

درجه سیم و دقیق و هری قیاس شصت قیاس طالع هر یک از این عاشر و جزو  
بر وقت ثبت کنند و چون طالع و عاشر ثبت شود هر اندک سابع و رابع بقا  
معلوم کرد و در سابع مقابل طالع باشد و رابع مقابل شصت که بخلاف چون  
خواهند که رقامت هر یک از ساعت و طالع و عاشر ثبت کنند اول عاشر  
این بنویسند و علامت این است **ساعت** **طالع** **شصت** **سابع**  
و لفظ هر را مرقع خطی یا فلام ثبت کنند پس حرفه تبعض پس ق  
هر که معنی است پس ق و درجه و دقیقه که بعضی است و گاه باشد که دقیقه  
و خففت کتابت علامت روز و رابع و ساعت و دقائق اجتماع و استقبال  
در بی جدول نیاز ندان آن روز صفی بر سر معلوم شود و بر که مقارن و  
مقابل پس که در صفی بر سر از هر روز واقع است عبارت از اجتماع  
و استقبال است گاهی و بعضی از بخان و رقاع ویم تا سه خواهند که زیاده بود  
تا نیمه جهت هر اجتماع و استقبال علیده زایچه وضع کنند یک در اول صفی  
و دیگر در اول صفی بری و گاه باشد که هر دو در اول صفی بر وضع  
کنند چون نصف ظاهر و نصف خف منطبقه البروج بدایره نصف النهار در  
اغلیاق فاق بدو قسم مختلف منقسم شود و درجه که هر که در اول صفی  
برج طالع بود و یک واقع عاشر نباشد یکجه آنکه بدایره نصف النهار  
بلکه در طرف شرق بدایره نصف النهار بود و در انحال در اکثر مشهوره



هرج نیم طالع عاشر باشد یا در طرف غرب او بود و یا شمال در اکثر مسکن  
 هرج یا در نیم طالع عاشر باشد و در بلده فاخره هر ت حصت من الله  
 و البقیات هرگاه طالع بیت بیخ و در بدو نوازش که بعد هرج عقرب بود  
 اما بجای بیست و در بقا قوس که هرج یا در نیم است که در بقا در بقا آن هر دو  
 نصف النهار است و هرج عقرب طرف غرب او و این هنگام بلیست باشد  
 و بیت و هم در آن چنین نویسد من طالع عاشر که هرج عقرب  
 بجای در هرج قوس نیم در هرج یک عدد و البقیه در بلده هرگاه باشد  
 در بدو نوازش باشد هرج عاشر یک عدد و بود اما بجای بیست و در بدو  
 هرج عقرب که هرج نیم است در بقا در بقا آن هر دو نصف النهار است و هرج  
 و بود و طرف شرق او بود و این هنگام چنین نویسد من طالع  
 عاشر که هرج بود و در هرج هرج هرج هرج هرج هرج و این  
 که بقا عاشر است نیز بی بی نوع مختلف شود و مثال این اختلالات که کفتم  
 در فغانه دیگر غیر از طالع و سایر نیز واقع شود و در تویه البیت  
 منطقه البروج با قوس منطقه تقسم هر آنکه باشد که مرکز دوم بتیر در  
 هرج نیم آن است واقع شود یا مرکز و بیت در یک هرج افتد و این  
 سبب بقا یا اکثر بیست و دو عدد در قیاس عاشر مختلف شود  
 شد چون این است بیخ و در بدو که مصدق باشد او شده و بلده مذکور  
 طالع باشد

طالع باشد بیت حاد عشر که یک عدد قوس است بجای بیست و در بقا در بقا  
 ثور یا در این هنگام چنین باید نوشت من طالع و بیست و در بقا  
 حوت است و در بقا در بقا در بقا در بقا در بقا در بقا در بقا در بقا  
 من و بیست و ثور که یک عدد است بجای بیست و در بقا در بقا در بقا  
 چنین باید نوشت من طالع و بیست و ثور که یک عدد است بجای بیست و در بقا  
 نیز بر این قیاس بود چون نقطه طالع مبتدا تقسیم بیست و در او اختلافت  
 نباشد و همچنین در سایر چون ثور است بجای بیست و در بقا  
 لطافات کوکب جسم و ظهور و خفا و غیره مقرر و ردیت الله الله او الله  
 بنیاد و آنست که در سخن خارج مرکز دایره موجود را که اقطاب بر آنست  
 میکند منطقه خارج مرکز کوکب و همچنین در سخن حاد مرکز کوکب است  
 که مرکز و در هر آن مرکز منطقه حاد آن کوکب گویند و این صفت  
 منطقه خارج مرکز اقطاب او همچنین منطقه حاد سایر کوکب و منطقه  
 ته او بر اقطاب را بجای مرکز است و هر که در وقسم فغانه است و این عظم  
 از دو قسم فغانه است و این دان اقامه انطافات خوانند این است  
 من قول مصداق مرکز کوکب است و سایر را در فغانه اوج این فغانه  
 خارج مرکز هر یک چهار انطاف است که انطافات او بر گویند و هر یک  
 از فغانه مقرر و در آنکه فغانه در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه

و انرا انطافات تدویر گویند و منطقه یک منتهی اند و بعضی گویند که منطقه  
 اخضر است از انطاف حیطا در فغانه هر ضلع را گویند که بر میان بسته شود  
 و منطقه میان بند متعارف را گویند و این تقدیر بر این الطاق انطاف  
 اقامه از قبیل طلاق کل است هر چه در بدو فغانه باشد که بعضی از تقسیم  
 لطافات فغانه اعداد را اعتبار کنند و بعضی اختلافت و سایر را معبران  
 ابعاد گویند که مبتدا انطاف اول در هر دو فغانه و در تری نقطه بود و در منطقه  
 این است بت مرکز عالم و مبتدا انطاف سیم نیز دیگر تری نقطه منطقه  
 این است بت مرکز عالم و معبران سیم گویند که مبتدا انطاف اول در هر  
 فغانه انجا فو که حرکت هر یک بت مرکز عالم در کمال بطو بود چنانکه در  
 خارج مرکز منطقه و در تدویر فغانه یا در کمال سرعت چنانکه در تدویر  
 فغانه فغانه و مبتدا انطاف سیم انجا که در کمال سرعت بود چنانکه در خارج  
 مرکز منطقه و تدویر فغانه یا در کمال بطو چنانکه در تدویر فغانه فغانه  
 پس بجای هر چه در فغانه اقامه سیم در خارج مرکز اوج و حقیقی و تدویر  
 فغانه و حقیقی هر چه بود که فغانه فغانه فغانه فغانه فغانه فغانه فغانه  
 و هم چهارم نیز معبران ابعاد و نقطه بعد اوسط باشد به حسب است  
 بقا مرکز و در هر یک میان بعد ابعاد و بعد ابعاد و این در خارج مرکز و در  
 تقاطع منطقه اوج با دایره مرسوم بر مرکز عالم بمقدار ربع مرکز تدویر  
 از مرکز عالم

از مرکز عالم و نیز معبران سیم و در اوسط باشد بجای سیم فغانه  
 که انجا حرکت تدویر باشد بطی و آن در تدویر نقطه طالع منطقه اوج  
 با دو خط که از مرکز عالم بیایند و در خارج مرکز سیم و در فغانه و در فغانه  
 خط است که از مرکز عالم خود و تدویر فغانه اوج و حقیقی و در فغانه فغانه  
 و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه  
 این است که در تدویر فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه  
 و حقیقی و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه  
 بمقدار فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه  
 فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه  
 شایسته و انطاف اول اوج آن بود که چون اقطاب بر مرکز تدویر سایر  
 کوکب از اوج که در تدویر باشد و باقیه بر تولا حرکت خارج مرکز و انطاف  
 تدویر را چون مرکز کوکب در فغانه مرکز که در تدویر باشد و باقیه بر تولا  
 حرکت تدویر کوکب در انطاف اول و دوم با بطو و در انطاف سیم و چهارم  
 حاد و در انطاف چهارم و اول مستقیم بود و در انطاف دوم و سیم و حقیقی و این هنگام  
 انجا از فغانه فغانه فغانه فغانه فغانه فغانه فغانه فغانه فغانه فغانه  
 فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه  
 فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه  
 در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه و در فغانه





اختیار کرده باشند و صفه ای در سر جدول تقویم این ثبت کنند تا معلوم شود  
 که در هر ماه از ماهار جدید از هر کجای که در کدام نطق اوج و کجای  
 خود

خود در کدام نطق تدویر است و عدوت اینها یعنی عدوت هر یک از نطقا  
 اوج و تدویر است **قلم** نطق اول اوجی **قلم** نطق دوم اوجی  
**قلم** نطق سیم اوجی **قلم** نطق چهارم اوجی **قلم** نطق اول  
 تدویر **قلم** نطق دوم تدویر **قلم** نطق سیم تدویر **قلم**  
 نطق چهارم تدویر و کاد باشد که چون کوکب یا هر کجای تدویر در کجای  
 نصف النهار در آن نطق باشد و در نصف النهار دیگر که بعد از او است  
 بنطق دیگر که در عدوت این نطق را که با و متصل شده در مابین  
 آن دو نصف النهار در آن تقویم این کوکب یا هر کجای تا معلوم شود که هر کجای  
 با کوکب در کدام شب از شبانی نطق انتقال کند و چون حرکت کنند  
 قراسر است از آن جدول که هر کوکب باشد که از هر نطقا که در جدول  
 باریک در طرفین جدول تقویم او پیدا شوند و در یک طرف یعنی تقویم او  
 عدد نطق اوج و در دیگر طرف رتبه عدد نطقا تدویر است  
 کشیده اگر در آنشاه تقویم او ثبت کنند چنانچه در سیر کوکب قلم در آن  
 جدول یا رخنوش و در هر یک رفته شود ظاهر و خفا و غمسه و غیره و در  
 ظهور کوکب اول ظهور است که او را باشد در یک از دو طرف بعد از آنکه  
 در وقت شمس اقباب غمسه بود و در آن خفا و کوکب اول در آمدن است  
 در وقت شمس اقباب هر وجه که اصد مراد شود در یک از دو طرف بعد از آنکه

او را ظهور باشد و مخفی نماند که ظهور و خفا کوکب مختلف می باشد  
 کثرت وقت بود از زمین و آب اختلاف عرض شمال و جنوب و بر سبب  
 و بطول و بسبب مختلف مطالع و مغارب اجزاء هر وجه وقت است و در بعضی  
 و کدورت هوا و غلظت و کلال بهر را نیز درین باب داخل است لیکن اینرا  
 نکند اما کیفیت ظهور و خفا آنست که هر یک از کوکب علوی پس از احتراق  
 بچند روز در جنوب محض شوند و بعد از آن بچند روز در شرق ظاهر شوند  
 پس آن بود که چون شمال مقابل کوکب علوی منفرجه شود هم آنکه بوسط غربت  
 در طلوع هر کوکب بوقت که در روز و در وقت غروب با و شود که بعد از آن  
 درجه آن کوکب درین حال خود خواند بر این شبانگاه نزدیک باقی  
 خود بماند و در هر چند روز دیگر شود تا در جولا انی در وقت شمس اقباب  
 مخفی شود و در انحال او را محور وقت الشعاع خوانند تا که محرق شود و بعد  
 احتراق چون اقباب است از یکدیگر و او در طلوع بوقت که در اقباب  
 آثار غلبه نور خورشید هنوز نماند تا چون مقدار از یکدیگر دور شوند  
 کوکب صبح در شرق بنظر در آید و آن ظهور بود و بعد از آن او را مشرق  
 خوانند که بعد از میان او اقباب است درجه شود و چون از زمین بگذرد  
 نه مشرق بود و نه مغرب تا که بعد از تقابل با یکدیگر رسد که تحت  
 درجه است و طاعت اول بود کند و بعضی حد شریف و تغریب در علویه

نود در

نود درجه دارند و احتراق این نوع کوکب علوی در وسط ایام است  
 باشد پس آنست که قلم در جدول تقویم از زمان چنان ساخته است که  
 بعد کوکب علوی از زوره تدویر این ثبت است و بعد از آنکه هر کجای  
 از اقباب است با جزاء فلک البروج و چون چنین بود و اما کوکب علوی را احتراق  
 در زوره تدویر بود که وسط ایام است و مقابل با قباب و در بعضی  
 که وسط ایام رجعت است و این هر دو تقیبات و کذا اصداد گفته است  
 در وسط علوی با قباب که در باب سیم وعده شده بود اینست و هر یک از  
 سقین تقویم او در وسط زمان استقامت که وقت وصول این است  
 بزرده تدویر و وسط زمان رجعت تقریباً که وقت وصول این است  
 بخیض تدویر محرق شوند و پیاف که قبل ازین در باب سیم مذکور است  
 و در اقبال حوال پیش از احتراق وسط استقامت در شرق مخفی شوند  
 که نیز خفا و صبح کوکب و بعد از آن احتراق در جنوب ظاهر شوند که آنرا  
 ظهور است گویند و همچنین در اقبال حوال پیش از احتراق در وسط رجعت  
 در جنوب مخفی شوند که آنرا خفا و صبح گویند و بعد از آن احتراق در شرق  
 ظاهر شوند که آنرا ظهور صبح گویند و در این اوضاع آنست که هر یک ازین  
 دو کوکب در حال ظهور صبح چون با و تدویر متصل  
 کنند هر یک از روز بر در میان اقباب بمانند و هر یک از حرکت کوکب



در خیال بقدر حرکت اعتدال و غیره بر توالی حرکت اقباب زیاده آید پس در حواله  
 اتنی رتبه قریب بطول اقباب مختلف گردد و بعد از آن چون مذروه  
 که در وسط ایام است تفاوت است محتمل شود پس اقباب استقامت و غیره  
 سیر بر اقباب است که در چون مقدار از اقباب رتبه شود تا آنکه  
 در جنوب ظاهر شود و در این حال مغرب خوانند و هر چند بر آید کوب  
 از اقباب در رتبه شود چنانکه هر شام و در اربعه از شام بیشتر بیند  
 آنچه کمتر نصف قطر تدویر او باشد هر چه و این را باط اعظم و در جنوب  
 آن کوب که بیند و چون از آن بگذرد باس تدویر انتقال کند که بر خد  
 تمام محترک است پس روز بروز در رتبه جفاف شود چنانکه هر شام از خط  
 او کمتر بیند تا در حواله اتنی مغرب به جهت اتساع اقباب بر آید و در آن حال  
 به جیفی رسد که موضع وسط ایام رجعت است و در آنجا محترق گردد و به  
 از آن بقدر حرکت اقباب تدویر که بر خد ف توالیت بطرف جبار اقباب  
 میل کند تا چون مقدار از اقباب رتبه شود با داد در اتنی شتره ظاهر گردد  
 و او را در خیال شتره خوانند و هر چند بر آید از اقباب هر رتبه شود چنانکه  
 هر صبح او را از رتبه بیشتر بیند تا باز که بر باط اعظم و قد تشرقی رسد  
 پس باقی تدویر متعلق شود کات اول شود که در او اقباب  
 تشرقی کوب علو و تغیر یک کوب غیر را از رتبه توالیت دانند تا قید

اعلی

اعلی بجهت آنکه گاه باشد که قطار بعد از احتراق وسط رجعت کوب  
 در شرق باید ظاهر شود ظاهر شود هر چند بر باط اعظم رسیده باشد  
 و همچنین محتمل است تا احتراق دیگر باشد در هر دو گاه مطالع بویس را  
 قبل از احتراق وسط استقامت در آنجهت جفاف نیز باشد چه تحقیق جفاف  
 ظهور بویس اقباب باشد که بعد از احتراق وسط استقامت اگر چه او را  
 در جنوب باید ظاهر شد ظاهر شود هر چند اقباب نیز باط اعظم رسیده باشد  
 و همچنین محتمل است تا احتراق دیگر باشد در هر دو گاه مطالع بویس را  
 قبل از احتراق وسط رجعت در آنجهت جفاف نیز باشد و هر چه کم بود  
 که در اقلیم خیم در عین احتراق حرکت باشد و آن وقتی بود که در هر دو  
 راجع باشد و عرضش شمال پس خیال قبل از احتراق وسط رجعت مخفی  
 شده باشد در جنوب و بعد از آن احتراق وسط ظاهر شود در جنوب ازین  
 بیان ظاهر شد که قید اقباب در ظهور و جفاء وسط استقامت یکجهت مختلف  
 احوال قطار است پس در ظهور و جفاء وسط رجعت بجهت کله احوال  
 زهره و عطارد هر دو در تقویم ظهور و جفاء خطی محتمل را در میان اقباب  
 کجا بازاء روز مقروض که صلیب یا شام آن کوب کجا جفا یا ظهور است  
 و در نهایت کند و عدلت ظهور **رط** باشد و از جفاء **وعدت**  
 کوب تخمینا ظاهر را ملحق با عدلت جفاء و ظهور نویسد و در بعضی تقاویم

هر دو را محترق نویسد و عدلت کوب که منفرد پس ظهور یا جفاء مشرق  
 باشد بر بالدر آن یا در پ ریش حرف **ق** نویسد و اگر مغرب باشد حرف  
**ب** نویسد و گاه باشد که کجا مشرق و مغرب لفظ جبار و م م نویسد  
 و در بعضی تقاویم ظهور و جفاء بعضی ثوابت مشهوره نویسد یکجهت که اکثر از  
 طوایف را بطور جفاء بعضی ثوابت مشهوره احتیاج است به اهل  
 اعداد و طلب است بعضی از اعمال محروم است و بوقت ظهور یا جفاء کوبی  
 ساخته اند که در حواشی آن عمل باشد و گویا که آن هم در اعمال است  
 بطوریکه از ثوابت مقید باشد و بعضی از ثوابتین و اینند که نیز در  
 زراعت حیوانات و غرس میباید استجاء و قطع اعصاب و آثار مد خط  
 وقت ظهور یا جفاء تا به نایک که اعمال مذکوره را در آنوقت است و باید  
 دانند و اطبای نیز در امر و نهضت و سبیل و غیره باین امور مقید باشند  
 و از ثوابت مشهوره ظهور و جفاء و سبیل را بیشتر ثبت کنند به بعضی  
 مردم و حال ظهور و جفاء مد خط نایک که در کدام برج است و در آن  
 به حوادث آیه عالم است مد خط نایک که در کدام اول رعد که بعد از ظهور  
 شود واقع شود خط وضع قر نایک و از آن بهر حوادث آیه احکام  
 نویسد و قید آن در رساله که مصمم در علم فصدت نوشته اند که در است  
 و در بعضی زنده و بعضی و ثوابت قبل از ظهور و جفاء به پیکر و زیاده

ازهم

ازهم شمس که در اعتدال زراعت اندازند و موضوع بکارند و در وقت شمس  
 مد خط نایک که در کدام برج و ختم باشد کوبند آن ختم در آن لنگو حاصل  
 شود و اگر نزدیک و دور باشد که نایک نایک و بطور سبیل خود  
 بسیار معتقدند چه در بعضی بلاد و ابتدای زراعت کنند و ابتدا قطع  
 فصلت تا که قطع بعضی از آثار و اندکند و نیز در وقت ظهور  
 سید کنند و نیز بعضی چون سید ظاهر شود از آن او و حرکت که از شمس  
 نور او ظاهر شود و در حواشی آن لست لالات نایک و کجا ظهور و جفاء  
 درین کوب طوع و سقوط نویسد زیرا که ظهور جمیع ثوابت در عین  
 طوع و جفاء در عین غروب جفاء و بعضی از سیارات که گاه باشد که  
 این دو امر در آن لنگو یافت شود که طوع و جفاء سابق اما رویت معل  
 بوقت هر یک عبارتست از رویت در در آن لنگو و تحقیق ماست  
 آنچنان است که قمریت کشف جیب رتبه اقباب که طوع و جفاء جفت  
 نور از و منکس شده بر سطح ارض افتد و از آنرا کوبند و چون هر  
 کوب آن شکل اند و چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده جرم منکس از  
 جرم قمر آید نصف بیشتر از کوبه قمر متصفی باشد بلبا اقباب نصف  
 کمتر منظم بر حالت است و در بعضی شمس که میان مشرق و مغرب متدیر  
 جرم قمر دایره بود چنانکه در سطح منکس در کتاب جبر المعتبرین مبرهن



ساخته است و اندر دایره ضیاء و ظلمت خوانند و مخروط شعاع بعد درین  
 شد هده چون محیط کره قمر نحو محاسن نصف کره از قمر و اندر نصف کره  
 گویند و نصف کره را که محاسن قمر از آنست غیر حریف و نصف کره که میان  
 حریف و غیر حریف قمر دایره بود که اندر او تیره خوانند و اینها همه در کتاب  
مناظر اقلیدس به بیان معلوم شده است و این دو دایره که در این  
 ابعاد و نیز در بعضی دیگر مختلف شوند و در وقت اجتماع قطب طلوع و غروب  
 از بی بود و نور از آفتاب و در خیال دایره تیره یا منطبق یا متمایز میگردد  
 یا متوازی تر یا چون اجتماع زایل شود و هر آینه هر دایره متقاطع میگردد  
 و یکدیگر و قطب نور از جانب ارض میگرد و خط محیط تیره از بی شود و یکدیگر  
 از یکجانبه که در اوقات نمایان شود و آن همدل باشد و اهل ارض  
 وقت رسیدن قمر از آنکه رفته همدل موقوف بر شرط دانند که بافت  
 در هر یکدیگر را بعد همدل گویند و حکم بلند و پستی همدل و کثرت و قلت  
 مکت و فوق و لدنی از آن کنند و دیگر ابعاد و ارض و اشیاء و اهل ارض  
 از آن قیاس کنند مگر درین دو شرط خلف که اندر این مختار و فتمند است  
 این است که هم میسر نماید به تجربه و امتحان معلوم که اندک چون بعد از غروب  
 آفتاب قمر فوق و لدنی باشد بقدر نشان ساعت که مقدار رده در ض  
 معدل النهار است و اندر ابعاد معدل گویند یعنی مقدار مکت قمر ابعاد از اجتماع

در فوق و لدنی

در فوق و لدنی آسمان را که در درجه یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند که در  
 چه بعد که در یک جزو معدل النهار است یا بعضی دال بر آنست که بعد که در  
 یا بر نقصان تغییر الف و ب معدل می شود چنانکه بر اهل علم تحقیق نیست و اینها  
 چون در وقت غروب آفتاب میان تقویم هر قمر که اندر ابعاد معدل  
 مابین رده درجه و دایره باشد یا بیشتر یا کمتر از آنکه بر یکدیگر را که  
 البعدی فقط مابین یکدیگر درجه کمتر باشد حکم هر دایره همدل خوانند و لیکن  
 اندر آن که اندک از قدر یک کمتر از نصف درجه باشد حکم هر یکدیگر  
 خصوصاً که عرض قمر در وقت نمایان باشد اما اگر بعد معدل میان رده و دایره  
 و چهارده درجه باشد همدل معدل بدینند و اگر از آن بگذرد بلند و ظاهر  
 بدینند و بدین تقویم را بعد و اجماع آن گویند که با این اقسام منطقه  
 البروج است که اندر اشیاء متساوی و کثرت و اندک و معدل النهار را با آن  
 نسبت که باقی ماند از تقویم و بعد آنکه رویت همدل یا خلف و افاق مختلف میشود  
 چه هر مکن که در هر قمر در آن مکن اقرب یا باقی است همدل  
 اینجا سرعت و در تقویم پس از اوراق دوران ده که جدول یا بیاورد و در  
 اینجا بعد معدل و بعد اوراق هر مکن استخراج در تحت اسم آن ماه  
 که در آن جدول نوشته باشند ثبت کنند و مراد از اوراق وقت غروب  
 آفتاب است که قریب بر روی همدل باشد بدو رقم یک درجه دوم و دقیقه

و کیفیت همدل از روشنی و تاریکی و رفت و آمد اعتدال که متفاوت است از بعد  
 و بعد دوران جدول یا بیاورد و در بعضی تقویم اینها را در تحت صفت معنی  
 هر مکن در آن صفت نوشته شده باشد و گویند که باقی ماند از تقویم قمر در وقت  
 بعد و در وقت غروب قریب بر رویت همدل ثبت کنند و در آن جدول که از اوراق  
 و دایره که در آنست یا در تحت صفت معنی هر مکن قمر از آنکه در بعضی  
 اوقات نه و اما چنانکه در هر مکن از آنکه در بعضی قمر از آنکه در بعضی  
 غایب و چون جدول در جدول و چون این امر معلوم کرد و اوراق همدل  
 بر مکن هر مکن و مکن هر مکن که اینجاست و هر مکن که در اوراق  
 استخراج که در جدول ثبت میکنند رسم بجز در این زمان مشهور و  
 معروف است که در وقت غروب و رویت نیم اینها را استخراج که در  
 جدول نمایند پس قمر که رویت رسیده باشد که کیفیت همدل را از روشنی  
 و تاریکی و غیره ابرار دانند و آن را به اندازه دانند و اگر کثرت رویت نرسیده  
 بدین روش نیست و از بسط دانند و باید دانست که این جدول در بعضی  
 تقویم تا قریب متناهی است که درین ابواب مذکور شد و چون درین  
 از بسط الساعات بر روز که در بعضی مکنات اهل را بر تدقیق و ساعت  
 بر تحقیق هر مکن و دایره که در بعضی تقویم تا قریب متناهی است و هر مکن  
 یکبار از آنکه در بعضی و در بعضی که باقی قمر در بعضی حفظ از بعضی الی

الله اعلم

الله اعلم استخراج که با بعضی از آنکه در بعضی معلوم خواهد شد باین کتاب  
 نقل کردیم هر کس از قیاس و بسط این کتاب شود چنانکه در بعضی  
 بتقویم نام باشد و در بعضی تقویم و بعد از آنکه در بعضی  
**باب دوم** در معرفت اشغال و عارضات و عادت او چون مشغول  
 از بیان معرفت مشغول قمر فارغ شد و در بیان اشغال و عادت او  
 دو جدول آیم اسبج و آیم عرج بنده را آماده کنند بجهت تعیین وقت هر  
 از مشغولات این مشغولات اشغال و عادت او و در بعضی تقویم هر مکن  
 اشهرت او است و اینها را در بعضی تقویم هر مکن او است و اینها را در بعضی  
 احوال قمر است پس جدول یا بیاورد و در آنجا اشغال قمر را بر هر مکن  
 هر روز که در آن روز یا در بعضی از آن اشغال واقع باشد ثبت کنند  
 بچهار رقم که در بعضی اشغال البعد دوم رقم ساعت سیم رقم دقیقه از آن  
 یا در بعضی از آن روز که در آن اشغال است و بعد داده باشد چهار رقم  
 آن روز را باین ثبت و گاه باشد که در تقویم تمام و اکثر اوقات در تقویم  
 و دایره و تقویم قمر و دقیقه نویسد و بجهت جمع و تحقیق کتاب بر رقم  
 ساعت اختصاص کنند و در بعضی تقویم هر مکن قمر هر مکن علی جدول یا بیاورد  
 لیکن چون اشغال قبل از نصف النهار واقع شود رقم هر مکن اشغال البعد از  
 آن دایره و از ثبت نمایند و اگر بعد واقع شود در روز بعد از آن و عدست

در بعضی تقویم هر مکن قمر هر مکن علی جدول یا بیاورد



درین صفت باشد که عبارت از نه مرتبه است و در شب مان که عدت بیاید  
 و بعد از آن عدل انتقال قریب جدول دیگر یا در نه مرتبه است و در یک  
 و دیگر و ساد این کوکب طریقی که در این طریقی است در سبطی که در فوق  
 جدول مذکور است بنویسند و البته بشمار کنند بعد از آن حق را برتر است  
 اخذ کند بعد از آن عدل یا در نه مرتبه است و در یک و در آن روز است  
 بعد از آن روز را با کوکب باشد از نظر است و در جدول آن کوکب وضع  
 کنند که هر رقم یا در آن اول عدت نظر باشد و باقی برقیاس انتقال قریب  
 یعنی بعد از عدت نظر رقم دوم عدت ساعت بودیم عدت دقیقه چنان  
 روزی است و اگر دقیقه شود که باشد عدت نیم عدت روزی است بود  
 و قریب با کوکب دیگر که در سبط است و تحقیق کوکب یک است آن در تقویم معروف  
 نیست اما حادث قریب و در هر شش است مجامعه او با سبط و مجامعه  
 او با ذنب و رسیدن او به هر طرف و رسیدن به هر طرف و رسیدن  
 با اول طریقه نوره و آن چهارده و در هر یک که در مابین و در هر یک و در هر  
 طرف قریب و ازین جهت است که این طریقه نوره گویند و رسیدن با اول طریقه  
 محترقه و آن چهارده و در هر یک که در مابین و در هر طرف و در هر طرف  
 و ازین جهت و از جهت آنکه در هر طرف نزل و چهارده و در هر طرف نزل و در هر  
 درین درجات است این درجات را طریقه محترقه خوانند و درجات حدود  
 کوکب

کوکب بعد از این در باب اعداد معلوم کرد و آن اعداد را به هر یکی رسیده  
 با کید و این رسیدن فرموده و جدول تحت الشعاع یعنی وقت که به تقویم او  
 و تقویم اوقات باشد و در هر یک که در مابین و در هر طرف و در هر طرف  
 قریب و کید کوکب متوهم است که در این سیریت ملکوس یعنی بر ضد فواید  
 و در هر یک که در مابین و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 و در هر یک که در مابین و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 هر یک است و این اعداد را طریقه الحاق و الدین است و در هر طرف و در هر طرف  
 او را تحت ملک شمس و فوق ملک عطارد اثبات است که با آنکه زهره و ملک  
 زهره را فوق ملک شمس و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 نحس دانند چنانکه شیطان فلکست خوانند و در هر طرف و در هر طرف  
 بر سر صفی سیری تقویم او را در اول هر ماه از ماهها سیرت با ندرت چنان  
 رقم اول برج دوم در هر سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالت که مذکور  
 شد در آن اوقات و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 روزی است بعد از آن روز واقع شود و در هر جدول از جدول حاضرات  
 که قریب باشد به سیرت و این دیگر طریقه بود که در هر طرف و در هر طرف  
 وضع کنند و اگر یکی جدول قریب باشد و در هر طرف و در هر طرف  
 جدول بعد از جدول حاضرات که حالت با در هر طرف و در هر طرف

در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 مجامعه با سبط باشد و با ذنب و با کید و با هر یکی رسیده  
 با کید و این رسیدن فرموده و جدول تحت الشعاع یعنی وقت که به تقویم او  
 و تقویم اوقات باشد و در هر یک که در مابین و در هر طرف و در هر طرف  
 قریب و کید کوکب متوهم است که در این سیریت ملکوس یعنی بر ضد فواید  
 و در هر یک که در مابین و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 هر یک است و این اعداد را طریقه الحاق و الدین است و در هر طرف و در هر طرف  
 او را تحت ملک شمس و فوق ملک عطارد اثبات است که با آنکه زهره و ملک  
 زهره را فوق ملک شمس و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 نحس دانند چنانکه شیطان فلکست خوانند و در هر طرف و در هر طرف  
 بر سر صفی سیری تقویم او را در اول هر ماه از ماهها سیرت با ندرت چنان  
 رقم اول برج دوم در هر سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالت که مذکور  
 شد در آن اوقات و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 روزی است بعد از آن روز واقع شود و در هر جدول از جدول حاضرات  
 که قریب باشد به سیرت و این دیگر طریقه بود که در هر طرف و در هر طرف  
 وضع کنند و اگر یکی جدول قریب باشد و در هر طرف و در هر طرف  
 جدول بعد از جدول حاضرات که حالت با در هر طرف و در هر طرف

و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 مجامعه با سبط باشد و با ذنب و با کید و با هر یکی رسیده  
 با کید و این رسیدن فرموده و جدول تحت الشعاع یعنی وقت که به تقویم او  
 و تقویم اوقات باشد و در هر یک که در مابین و در هر طرف و در هر طرف  
 قریب و کید کوکب متوهم است که در این سیریت ملکوس یعنی بر ضد فواید  
 و در هر یک که در مابین و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 هر یک است و این اعداد را طریقه الحاق و الدین است و در هر طرف و در هر طرف  
 او را تحت ملک شمس و فوق ملک عطارد اثبات است که با آنکه زهره و ملک  
 زهره را فوق ملک شمس و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 نحس دانند چنانکه شیطان فلکست خوانند و در هر طرف و در هر طرف  
 بر سر صفی سیری تقویم او را در اول هر ماه از ماهها سیرت با ندرت چنان  
 رقم اول برج دوم در هر سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالت که مذکور  
 شد در آن اوقات و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف  
 روزی است بعد از آن روز واقع شود و در هر جدول از جدول حاضرات  
 که قریب باشد به سیرت و این دیگر طریقه بود که در هر طرف و در هر طرف  
 وضع کنند و اگر یکی جدول قریب باشد و در هر طرف و در هر طرف  
 جدول بعد از جدول حاضرات که حالت با در هر طرف و در هر طرف



ستاره است متقارب بر منصوره **و در این وقت که منور**  
 حده ابراهیم و آنرا بهفت شماره اند از آنکه چهار صورت است که از قدر رابع  
 و باقی از قدر خامس و سلطان است که در آن یک جبهه است از قدر خامس  
 و متوجه این که اگر کان نور است که کان بر ده اند که در جهت سر کوکب اند  
 و آنرا نیز با جبهه آن گویند که باران که در طلوع او واضح شود بر عریض است  
 از ناله و شکایت بود و آن تغییر شود و است مشق از ناله و شکایت  
 مال و تغییر آن جبهه صورت که است و نیز رابع و نجوم و نجوم و نجوم  
 نیز خوانند و بر آن منزل چهارم بود و علامت آن ستاره است بر روشن  
 از قدر اول که بر سر کوه ایستد یا چار کوکب که در آن مار یکدیگر از قدر  
 ثالث بر منصوره **و بعضی آنرا که اندک بصورت هفت از رقام**  
 اند و آن ستاره روشن که بر طرف او بود و بمنزله چشم بود نور است  
 و از این جهت آنرا عین النور خوانند و آنکه بر طرف دیگر است بمنزله چشم  
 نور است و آنکه بر زاویه است بمنزله پیر او و سید او و بر آن جبهه و بر  
 و بتبعی است و است سر تر تیار و از این جهت او را رابع النجم و ناله النجم  
 حاد و النجم خوانند و آنرا محمد نیز گویند محمد بنضم میم و کسر او  
 در ناله و جبهه را گویند که دو شعبه داشته باشد هفتم منزل بنجم بود  
 و علامت او که کوکب خور دوت یکدیگر متصل مانند نقطه که بر سر  
 بنی

شعین بر منصوره **و از این آفرینا خوانند و بطلمیوس بر سر کوکب که**  
 گرفته و چون بمنزله صورت جبار است آنرا بر سر است و بر سر است و بر سر است  
 و هفتم در ناله و جبهه دایره صغیره صغیره است و بر سر است و بر سر است  
 و صاحب جیل او را علامت شامت داشت و هفتم منزل شمس بود صاحب  
 النجمین گویند علامت آن که ستاره است بر نور صورت جبار و در این  
 از یکدیگر که بر یکدیگر رابع نیم بود و از این جهت که مال مال است که شامت است  
 او را علامت شامت است و آن دیگر از او را علامت رابع و عرب گویند که شامت  
**و هفتم در ناله و جبهه دایره صغیره صغیره است و بر سر است و بر سر است**  
 نهاده باشند ز رابع منزل هفتم بود و علامت آن دو ستاره است که بمنزله  
 سر هر یک که توانی باشند بر منصوره **و هر از او را علامت شامت**  
 باشند و آنرا ز رابع مبطوط گویند و مقدم طلوع او بر طلوع ز رابع مقبوض  
 که شوش است با حزم او و این هر از رابع که است که گویند که بر عریض  
 بر دوت است که هفتم و هفتم و هفتم و هفتم و هفتم و هفتم و هفتم و هفتم  
 اول بر این راس التمام مقدم و مقدم از رابع و آن دیگر را بر راس التمام  
 موخر و موخر از رابع خوانند و هفتم منزل شمس بود و علامت آن دو ستاره  
 از صورت سلطان از او را علامت رابع با کوکب سجاد که در میان آن  
 دوت و آنرا علامت خوانند بر منصوره **و بطلمیوس در محلی**

بمان متعلق را نیز گفته است اما زعم عرب است که نوره بر مفرجه است یعنی  
 کوکب نیز او نوره و نوره خط را گویند که در صحن عطی از این صورت است  
 پیر و آنکه و خط این کوکب سجاد بود طرف منزل او بود و صاحب رفته  
 النجمین گویند علامت آن ستاره است از قدر رابع که بعد میان این  
 مقدم از یک باز بود که سجاد بود بر سر بود و دیگر از کوکب خامس  
 سلطان بر منصوره **اما زعم عرب است که نوره بر مفرجه است یعنی**  
 این جهت طرف گویند که هفتم منزل دم بود و علامت آن چهار کوکب است  
 متوجه بر کردن و سینه است بر منصوره **و از این چهار کوکب**  
 آنکه بر جنوب است اعظم بود از اول است و قلب است که آن بود  
 و آنکه در شمال است با آن ستاره که در جنوب است که اعظم است هر از قدر  
 ثالث و آن دیگر از قدر ثانی و هفتم منزل این چهار کوکب در این  
 اسند و این که گویند ز بر منزل یا زعم بود و علامت آن دو  
 ستاره است که از قدر ثانی و دیگر از قدر ثالث بر منصوره است  
 و بعد از این که ز رابع نیم خوانند بر منصوره **و از این ستاره**  
 آنرا ظاهر است خوانند و نزد عرب این دو ستاره بمنزله زهره است  
 یعنی میان دو کشف او طرف منزل از دم بود و علامت او ستاره است  
 از او را علامت او را با آن دو سینه خوانند و هفتم منزل این چهار کوکب  
 ذنب است

و ناله سید بود و نوره بر مفرجه است و از این جهت او را علامت است  
 خوانند و طرفه باین جهت گویند که در وقت طلوع او و از راس است  
 بهر دوت و در وقت سقوط او از بر دوت جبار است و خوانند منزل شمس  
 و علامت آن ستاره است از قدر رابع که بعد میان این  
 بر شکل لاجی که بر طرف شمال است که ناله و جبهه مانند زاویه سید است  
 مکتوب است ابتدا او از بر هر طرف بود و بر سر است و بر سر است  
 و کوکب بنجم طرف شمال است که ناله و جبهه مانند زاویه سید است و آن کوکب  
 زاویه بود آنرا از او را علامت است و گویند و صورتش است **عرب گویند**  
 که آن کوکب بعیوی خلف الله است و گویند که از ناله و جبهه عظمی که بر دوت  
 عوا گویند که اقبال عویث است و اعطفت و عوا او بر و نیز گویند که این  
 چون او طلوع کند هم امیل بر سر کند سجاد منزل چهار دم بود  
 و علامت او یک ستاره است از او را علامت او بر کف دست چپ است از او  
 سجاد منزل خوانند و وصف او قبل از این در صورت هر دو ذکر شده است  
 حاجت بیکار نیست عظم منزل یا زعم بود و علامت آن ستاره است  
 بر خط مقوس است از او را علامت رابع بر دوت است از راس است که اعزل  
 بر این صورت **و صاحب فقه النجمین گویند که او را عفر باین بر گویند**  
 که نزد یک بر با ناله و جبهه سید است و در کتاب عجایب الخلق







و بطریق میان او متر بود و چون این منازل از بعد معلوم کرد  
بعد از آن هر منزل را از طرف شرق و غرب مدار ماه همان بعد همین طرز در  
بدینصورت که هر قوم شده و چون منازل شناخته شود هر روز را آن  
توان شناخت و چون هر روز شناخته شود سایر صور را به ترتیب هر روز  
ادراک توان کرد و هر منزل را از این منازل به ترتیب که در یک شب  
روز تقویم با قطع کند و در تقویم سرعت و بطور حرکت قریب چنانکه  
عقربین ظاهر شود و در تقویم بعد از جد اول نمازات قریب و با درند  
و در اینجا باز هر روز هر جمیع نام منزل نویسد که در نصف النهار آن روز  
قر در آن منزل باشد اگر از آنکه پیش از نصف النهار آن روز سابق  
منقل شده باشد یا بعد از آن یا بعد از نصف النهار آن روز سابق  
و چون قریب است بود که در یک نصف النهار در آخر منزلی  
باشد و در نصف النهار روز دیگر بمنزل سیم رفته باشد و یک منزل در  
میان طرئ و باین سبب اسم آن منزل مطو در جدول مکتوب شود  
و در بعضی تقویمها منزل را بطول دیگر در میان منزل اول و سیم نویسد  
و اگر بطول آن بود که باشد که در یک نصف النهار در اول منزل باشد و در  
نصف النهار دیگر هنوز در آخر منزل بود باین سبب اسم آن بمنزل در آن  
جدول مکتوب و در بعضی تقویمها تا چون خواهند که زیاد و تجدید تدریج

اشغال

اشغال قرار منزل بمنزل ما با هر روز که در آن روز یا بعد از آن واقع  
باشد یا نه بر طرف اشغال او از هر چه بر هر چه اول اسم منزل منقل  
ایده نویسد پس هر ساعت پس هر دقیقه پس هر روز یا شب و اینها  
منازل همه مطو شود و به هر روز که در یک منزل است هر چه  
و در محاذ یک روز و منزل مکتوب کند و باین جهت که در اوایل روز یک  
روز منزل در آن روز و در آخر روز منزل در آن روز منزل بر لکته منزل  
دیگر روز و گاه باشد که چون بطول است بود در محاذ یک روز و به ترتیب نشود  
همچنان تا ماند بیک در آخر شبی یک روز منزل در آن روز و در اوایل روز  
دوم بمنزل دیگر نقل کند و چون آنجا منزل را قطع کند و محاذ از منزل  
آنجا عدلت است نه اقسام نیز چون اقسام عدلت منزل محاذ است که کند  
هر آنکه آن منزل که مان عدلت است پیش از طلوع آفتاب و مشرق ظاهر شود  
و آن ظهور را چون ظهور آنرا ثابت طلوع گویند و طلوع هر منزل که در محاذ  
مطو بود عبارت از آنکه طلوع آن باطل را باطل و باطل هر منزل که غروب  
پانزدهم آن منزل باشد که از آن روز منزل پانزدهم هر منزل را از هر چه قریب  
آن منزل که نماید چنانکه هر چه اختصار هر چه را نظیر آن هر چه لیکن مختصر نماند که  
تقصیفا پانزدهم هر منزل را ندانم غریب که کس قطع کرد زیرا که این عدلت  
بر نفس منطقه نیستند و انصاف است میان عدلت هر منزل متر قریب

منازل است بلکه گاه باشد که از هر چه که بود که از هر چه که بود که در آن  
عقربین که از هر چه که بود که از هر چه که بود که در آن  
سقوط طلوع و غروب باشد بلکه سقوط هر منزل عبارت از هر چه که بود که در آن  
باشد و در هر روز و هر چه که بود که از هر چه که بود که در آن  
نبوده باشد و در تقویم طلوع منازل را در صفحه ای در میان انصاف  
گذاشته است چنانکه در محاذ هر روز که از هر چه که بود که در آن  
روز ظهور و در عدلت طلوع که عین است ثبت کنند پس اسم آن  
منزل پس عدلت پس از آن اسم سیم متصل یک از آن اسم سابع و بعضی  
عدلت صباح که صلات است بجا عدلت پس یک از آن اسم سابع نویسد هر  
منزل تا منزل سیزده روز بود لیکن چون نوبت سابع طلوع غروب  
چهارده روز باشد و طلوع دیگر منازل سیزده بود و در هر روز  
طلوع ش طلوع ش طلین هم چهارده روز بود اما ساعات حساب شده  
حالا و هند دور نماند که هر هفته یک میکرد و هر چه را یک میکرد داده اند  
و انراست این گویند میانه زنده و در هر هفته و در هر ساعت زمان است پس  
مدت تمام در هر چهار ساعت زمان است و اینها در روز زمان اجتماع  
حقیر کردند تا بدو روز و ساعت زمان مکتوب باقیان درند و بعد از آن  
دو روز و ساعت دیگر نیز هر دو و اینها به ترتیب اندک هر آنکه ساعت

مطو بطا

بطا و باشد و در هر ساعت بعد از آن مکتوب و چون نوبت قریب  
ابتدا از هر چه که بود که از هر چه که بود که در آن  
تا اجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوک باشد باطل کرد و نوبت  
شکل و مکتوب و هر گاه نوبت باقیان باشد اندک و هند به طلوع گویند  
و ثبت بجزیر لکته کاظم القاموس و اعاب ساعات مختصر خوانند و در هر  
روز و هر چه که بود که از هر چه که بود که در آن  
والیکم نقل که در هر چهار ساعت که عدله و در هر ساعت و در اختیار  
کثرت از هر ساعت و نوبت اولی از این دو روز و ساعت دلیل  
نقصان حیوة و اندک و نوبت دوم را دلیل نقصان مال و نوبت سیم را  
دلیل بدو این نوبت قلیل القهر باشد زیرا که هر چه که بود که در آن  
و در نوبت آخر است هر چه که بود که از هر چه که بود که در آن  
اقتباس کند از هر چه که بود که از هر چه که بود که در آن  
و هر چه که بود که از هر چه که بود که از هر چه که بود که در آن  
باز او هر روز که در آن روز یا شب بعد از آن ابتدا است اقسام  
انرا در آن جدول ثبت کنند به هر چه که بود که از هر چه که بود که در آن  
تا وقت ابتدا است و وقت دوم و وقت سیم هر روز یا شب و گاه باشد  
که هر چه که بود که از هر چه که بود که از هر چه که بود که در آن











این تقسیم هر قدر را که در روز و دو جان و چهار که و صد و یک فک باشد  
 و از این اقسام به ترتیب این است یعنی ووشی  
 و کینه شوند بوند شک یک کور و رنجی سی و من  
 و شایان و شوش و ایشیر و لیمو و جیوشی و سیلوا  
 و سیوفی و خنلو و سول کون و طلیت و سیل و سیل  
 و در هر یک دو جن که سیوفی و ویش و در هر یک که  
 حقیق گرفته اند اما ماها که حقیق کردند و از اقسام حقیق  
 تا اقسام حقیق و یک کرا حقیق پیش از غروب اقسام واقع  
 شواذب را ترکان اول ماه دانند و اگر بعد واقع شود از آن  
 ترکان اول ماه دانند و اگر بعد واقع شود پیش از آنکه درین زمان  
 بخوان در اکثر تقویم که اقسام پیش از نصف روز واقع شود آن روز را  
 اول ماه نویسد و اگر پیش از نصف روز واقع شود روز بعد از آن را  
 این ماها به ترتیب و خطا به ترتیب اینست اقسام آتی  
 آتی و خوشی آتی و تر و خوشی آتی و پیش آتی و پنج آتی  
 آتی و سنج آتی و ط و خوشی آتی و خوشی آتی و ان برنج آتی  
 حقیق باط آتی و ایتام آتی ماها بعینه مثل ماها برنج است  
 نباشد یا سرتان که ترکان زیاد از سه ماه متوالی سر نکنند و زیاد

از دوا

از دوا و متوالی است بکند و و جایی  
 خطا و غلطی است چه در موضع حقیق  
 و اول اقسام آتی که بعد از حقیق  
 و از ترکان که نیکو خوانند  
 و شروط است با کدر و مایه  
 و این که قسم از ترکان است  
 و مدخل ووشی که قسم دوم است  
 از مدخل یعنی در جوامید  
 یعنی بود مقدم بر آن یا مؤخر آن  
 چه اگر مایه اول اقسام است  
 ووشی از مدت یک قسم هر زیادت  
 بود مقدم اقسام آتی مقدم باشد  
 بر جبهه یعنی و اگر کمتر باشد مؤخر  
 و چون چنین باشد در ایام هر  
 از این ماها هر قسم مدخل  
 از اقسام بر شمس واقع شود که  
 عدد آن قسم ضعف عدد آن باشد

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

شده در اول مبداء قسم دوم واقع شود و در دوم مبداء قسم چهارم و در  
 ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 چهارم واقع شود و اگر در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 از اقسام زوج واقع شود آن ماه را از ماها الف که اندک باشد  
 با صلیح است که در آن ماه و اگر در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 زیاد از سه ماه و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 زیاد از سه ماه و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 اول اقسام آتی در جوامید یعنی با کدر و مایه  
 شون آتی تمام شود بعد از آن ماه و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 آتی بهمان ترتیب که مذکور شد و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 باشد با صلیح شود که مبداء قسم زوج از اقسام بر شمس واقع شود  
 که عدد آن قسم ضعف عدد آن باشد و همچنین میگردانند تا باز که بعد از دو  
 ماه یا سه ماه یا بیش و شون آتی بهمان ماها و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 از آن که در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 ممکن باشد با صلیح و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 اقسام متساوی باشد و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم

بکند

یکه و متین شود با اعتبار از اقسام و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 دو کون بود و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 که خصوص مکه و خطا و ترکان است و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 اسر حاجی که خطا و ترکان است و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 کونید و چنانکه حاجی را بدان ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 پس هر سال یا در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 و خطا و ترکان است و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 شاست و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 کی و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 ترکیب است و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 یکا و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 این دو در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم  
 چنانکه در ماسم مبداء قسم و در ماسم مبداء قسم



در شمشیر کوی لود کاشیوی بی خانه بین نه که تین جیوه و دیم  
 کسی ماور کن من شین ضا دیم دو کوی دی کاشن  
 که بود که تین شوی تین خای که دوز که کین حصو کنیم  
 شین ماور کترم من کوی فر کادول پای شین لایق بود  
 دو شینو کسی خای کن نه شین جیوه لایق کوی باو  
 کاجن جیوه تین دی ووش کوی لود کن تینو  
 شین خای شیم ده کوی جیوه کام پای و تین خیر و دو  
 کن دی کن شین شین بو شیم کوی خلی و چون طاق  
 سالار ابد و رتین شاند و در ا مقید کند بنام و در اول رادور  
 شاکون و دور دوم رافاکون و دور سیم رافاون و این دور هر چند  
 متا و رند اما مصلحت است که دور اول رادور اعظم و ناف را  
 دور اوسط و ناف را دور اصغر گویند و در ایام شین این دور را عیار  
 کنند پس الی مقید کند باین دور باشد که کاین دور هم است  
 از دور شاکون یا رافاکون است از دور جیوه کن و عیار جدا  
 دور شاکون در ششصد و نود و نیم دور و در دور از زنی قید  
 است که اگر کسی خواهد که در هر یک از این تاریخ بداند که آن روز فصل در کدام  
 دور است و هر چند است لندن دو ششصد و نود و نیم دور از تاریخ نیز دور و

ان لیر

آن روز من کند آنچه باند هر شفت قید کند با القیت سالار باشد که  
 از یک روزی نه دور پس خارج قید را نه طرح کند اگر پنج باشد سالار  
 از دور شاکون باشد و اگر یک باشد از دور جیوه کن و اگر دو باشد از دور  
 خاون شاکون باشد که در هر یک صد و شصت شین دور و هر یک از این تاریخ  
 این تاریخ است معلوم کنیم که کدام دور است و چند دور است از این دو تفاوت  
 میان دو تاریخ که قید با باشد و خواه به هر شفت قید کردیم یا نه دور  
 و خارج قید بود و پس معلوم شد که هر دور یک کاند از دور خاون  
 و در هر یک دور چهارم و اختیار تاریخ نیز دور و در قید از سایر دور  
 بنا بر عدم کسر است و این تاریخ خطایان را دور و در هر یک کسر دور  
 میگرد و در بعضی روزها بدان میگرد و اندر دور اختیار و دور را میگرد  
 و در اختیار بران اعتماد تمام کند و اسامی آن دور زده باشد خطای  
 اینست ایکسن جیوه من لایق تو و چور یو دی و جیوه  
 شینو خای بی و لغز و زار زنی دور نهایت شش کاند و آن دور  
 باشد که از خطایان گویند یعنی ای که بکار شاکون کاند و آن دور  
 یو و باشد و بعضی نهایت حکم کند و آن نیز دور و بود که از خطایان  
 گویند یعنی دور و زنی و خارج باشد و بعضی گویند یعنی مایه سعد  
 و آن چهار روز بود که از خطایان گویند یعنی زود و آن روز جیوه و

و چیده باشد و بعضی معلوم کردند که قریب به شش و آن نیز چهار بود که از  
 خطایان گویند یعنی سالار و آن روزی و من و بین و شینو باشد و عدت  
 آنها اینست سه عدت بعد از عدت کس سه عدت بعد از  
 عدت مذکور و بعضی معانی این الفاظ را معنی در اوراق تعدادیم و  
 زاده هر روز نویسد و بعضی دیگر که اختصار نقطه و الوان موافق کون  
 هر روز بنهند و چون نوبت این دور بگذرد اقام طاق رسد از اقام  
 است چهار کانه هر یک در یک کانه است و کانه که است و شش  
 و شش که پنج است روز مبداء آن قسم و با و در مقدم هر آن دور یک شش  
 یعنی آنچه در روز نوبت با و رسیده باشد و در مبداء آن قسم مگر شود و با  
 بهر تاریخ که یک دور و در زده روز باشد و یک دور و در زده روز و معلوم  
 شده است بقی که در این مکرر از خطایان حدی و بعضی گفته اند  
 که بهر شش که تا فرق باشد میان این دور و دوراتی شش و تغییر باین  
 دور اول و این نیز تغییر و در این شش مکرر و در شین دور  
 عشرت و بهر یک مکرر مخصوص با و اوراق طاق خود اند و شش  
 شش یعنی است و آن اوراق طاق است و فرق مکرر خود است که در  
 اول تاریخ و در با اقام فرد هم بتبقیات لحن مکرر باشد و بهر  
 از آن او کیا حق باشد که از خطایان سالار با دور زده باشد

یون فامند

چون خواهند که تقیید زاده کنند سالار مقید سازند با شش و آخر شش  
 عالم و بنظر ایشان فقه تقیید عالم سید هر روز است و حکیم فاضل  
 حجت الدین منیر در تاریخ او در لفظ او زاده که سید و شش هزار  
 و شش و بعضی از این زاده از تاریخ مقید کنند و اینها هر فرقات  
 و امور مستعده است و بران دلچسبیت و هر دن با صلیح ایشان  
 ده هزار است و در هر شش صد و چهارم نیز دور و کنه از آخر شش  
 عالم نیز علم این طایفه است هزار ششصد و شش شش هزار و ششصد و شش  
 چهار صد و شش یعنی که از شش و شش شش نیز دور است از تاریخ  
 آخر شش عالم است هزار ششصد و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 باشد اما ترکان و شیروان سالار دور شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 اصحاب زیارت گفته اند که ما را مبداء تاریخ این معلوم نیست و معلوم  
 نیست که این چه باشد و را مبداء شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 نسبت میکنند و در میان علم نیز این دور مستعدت خصوصاً در سال  
 سیاق چنانچه کتابت سالک و در فامند هر آن زاده اند و اصل تاریخ  
 این منظر و تاریخ و چون صاحب اسامی روز او دور را بهر و چینی  
 اسامی نام شده و شش و در زده کانه مکرر که در شش از یک عمل  
 نقل کردیم در متن نیارده ای است به بانی منعه میواید که هر قسمی



















هر یک بقدر دعوت بودند رفتند و با هم شهادت آن حدیث یافته  
 با مردم آنجا بقدر آن سخن گفتند **صوم التائبین** دو شنبه بعد از  
 بیاض قمری باشد و آن چهار شنبه روز بود و گویند درین ایام عیسی  
 بکوت دعوت است عزیمت نمود و اطراف عالم بگردید و فطران صوم کند  
 چهل نهم باب **جمله التائب اول** چهار شنبه از صوم شنبه **عید حراری**  
 روز نهم بهمان روز فطر شنبه **صوم التائبین** دو شنبه بعد از عید حراری  
 بود و درین صوم چهار شنبه روز باشد که یکشنبه چهار شنبه فطر ایلیا باشد  
**و اگر کسی در وقت صوم کبریت عید یکشنبه است** دو شنبه  
 تسبیح الله عز و جل و اهل بیت را بخواند و در کتب شریفه و تفسیر  
 صاحب فخر المصنفین را در دهه است که جنگه یادش بود که در اختیار  
 مردم را بنزد و میکند و از آن بکارت ایشان کند و بعد از آن حضرت  
 داد که شومر دهند در آن زمان است برادر بودند و یک نفر او را شنبه  
 بخواند ایشان شمع که در برادر گذارند غایت محبت خود را بلباس زنان بپاشد  
 و بعضی خواهی به شمع ملک در آید و چون ملک خفت که دست پا برساند  
 بر جبهه آتش شوت ملک باب بخیر طرف نماید و بیت المقدس را بکشد  
 او پاک گردانید پس مردم شاد بماند که آنروز را عید ساخته **عید حراری**  
 اول کانون لاله ای باشد نصار گویند که این روز را که روح القدس  
 ظهورت

این سخن مشایخ است  
 و اگر کسی از این  
 سخن را بداند  
 خاندان

بصورت جوان خوش روی و در وقت غلیم ظاهر شد و مریم از  
 اجساد کرد و گفت ای اعمود بنا بر هر منکلی که است تقیای پس روح القدس  
 باد بر مریم و میده و او را بوجود روح القدس رشت و در معبد و شمع نزدیک  
 سلطان از حکیم خرمی نقل که کاتب رت مریم بوجود عیسی در بطن او بود  
 از روز واقع شده **عید التائبین** شنبه که در وقت عید در آن شب  
 سمت ظهور یافته شنبه است که کاتب لاله ای که جعفر نامند که در وقت و در وقت  
 عیسی اختلاف بسیار است مشهور است که مذکور شد و صاحب کتب اهل حق  
 گویند بفر کفر کند که ششم کاتب لاله در وقت در قریه قریب بیت المقدس  
 که آنرا محره الجلیل گویند و از آنجا که تیر سال آنرا انصار را خوانند  
**عید ششم** اول کانون لاله ای باشد بفر قلند پس و بعضی قلند پس  
 کفر کند و چنین گویند که هم کاتب لاله ای است و حکیم خرمی گفته است  
 که این روز اول بهر رویمان است **روحه** ششم کانون لاله ای است و  
 در بدال اوله و نون و طاء و زاء که در صاحب کتب اهل حق گفته است  
 که معنی روح طوی است و معنی اوله حضرت عیسی از فرزندان که نزد یک  
 دشتی و صاحب روضه المنجین گویند که یکی این ذکر را با عیسی را بان آب  
 بشسته و بعضی دیگر گویند مریم آنحضرت را با آب عودیه شست و چون از  
 آب بیرون آمد روح القدس بر صورتش نمود و بیورت و شهادت

ابو یوسف در کتاب تعظیم آورده که ذکر آیه عیسی را باب عودیت  
 و آن آیه است که ترسانان فرزندان خود را چون متولد شوند بآن غسل  
 دهند و چون کس بدین عیسی در آید چون اول او را بان آب نشویند  
 نشود **عید ششم** دوم شنبه باشد و آن روز است که عیسی در آن روز  
 به مکه آمد اول نوبت و مکه نام مسجد نصار است **سقوط عید اول**  
 بهر یک شنبه باشد **سقوط عید دوم** چهارم شنبه باشد **سقوط**  
**عید سوم** ششم شنبه باشد و چهارمین شنبه باشد و بعد از آن  
 آنکس که در زمان خود عید و در وقت آنکه آتش را گویند و در عین آن  
 چنانکه درین ایام مسجد در بنیاد بجا نماند و صاحب  
 حل التوفیق و صاحب فقه المنجین گویند عید اول در زمین آنکه کند و عید  
 دوم در آب و معبد در شمع از یک عکس این آورده عید عید اول را  
 کرم کند و عید دوم زمین را و عید سیم با اتفاق در آنجا را شکرند و فوق  
 نما بکارت در لاله و آنرا ابو یوسف گویند که در میان گفته الله که بانی عید  
 ششم نیستی که نم شود و در روزی که بر آید و آنرا اشعرا و احد التائبین انوری  
 که در علم خود سر لاله روزگار بعد در تریف با بقی فخر که صدق  
 این قوس و آن آیه است **عید چهارم** بعد از عید و در و بعد نفس را  
 هم فاخته یک دفعه و بزرگوار و او را گویند که این آنکه درین ایام  
 از نو

از سقوط بعضی منازل قمریت و درین ایام معبد گویند که بنی سقوط حضرت  
 بر سر اقباس است و در هر چند که یکروز و زمان تاریک روم و تاریک جلد را  
 که شمع حقیر است تفاوت پیدا نمیشود پس ظاهر است که در سقوط حضرت  
 این تفاوت باشد **اول ایام عید** ششم شنبه باشد و آن وقت  
 روز بود و درین روز که هوا را از تغییر نیاید شب میگردانند و در  
 روضه الصفا آورده که ایام عید که بخواند در او آخر زمستان بهر تقویم  
 ثبت میکند عبارت از ایام حضرت که قوم عاد و بنو امیه و همد که در سب  
 ششم این اوقات ایام عید را خوانند که در حال ظهور است و در آن  
 از آن قوم نیز زمین رفته قرار گرفت و هر قوم را که بگوید روز  
 استیم باو عید بجا آورده او را با آن سابق لدی ساخت و بعضی  
 گویند از سر ماه و اندام بر دال عید زمین گویند و در قرآن مجید مذکور است  
 که آن وقت است روز عید و در صحاح و جوامع از بعضی نقل کرده  
 که نزد عرب عید روز است و آنرا ابو یوسف گفته ایام عید است بلکه ایام عید است  
 یعنی آخر زمستان است و بنی قریظ این حق الکلند و عید الله  
 این است اخبار است مشهور است بعد از علم گفته اند که شب عید هوا درین ایام  
 آنکه که اقامت نبوت است بر سر اوج خوشی است یعنی بعد از وسط که بجهت  
 و بر او آن مستقیم بخشد که این وقت و در آن است که اوج اقباس را و آخر











گودیش مقدار باد لکده که موثر بر کسب سفند ان چندی پس از آن روز  
 شط و فرزند و در آن روز و در آن شهرت یافت **کاهن** چنانکه  
 در کتاب مادی که گوشت خداست عالم را پیش روز تفرید جوس از کتاب  
 زند که بنویسند بنویسند حکمت نقل کنند که خداست عالم را پیش کاه  
 اول کاه اول یازدهم در بود و اول کاه دوم یازدهم سفند از زنده گاه اول  
 کاه سیم بیست و شش بود و اول کاه چهارم بیست و شش بود و اول  
 و اول کاه پنجم بیست و شش بود و اول کاه ششم بیست و شش بود و اول  
 هفتم بیست و شش بود و اول کاه هفتم بیست و شش بود و اول  
 که بنیاد اول خداست کاه نهم از آن فریده و در دوم است و در سیم زمین بود  
 چهارم بنیاد اول در سیم بنیاد چهارم را و در ششم ان نیز اول بنیاد چهارم را  
 تعلیم این روز که کشته و فانی را بر کشته و بلبل و طرب است فانی و دنیا  
 این ایام بر تقدیر است که در آن کاه باشد و تعیین کاهنار برین وجه  
 از پنج ایام منقوس و گوشتی صلی و در پنج صلی که در کاه اول  
 بیست و شش بود و بیست و شش و اول کاه دوم بیست و شش بود و اول کاه  
 سیم بیست و شش بود و اول کاه چهارم بیست و شش بود و اول کاه پنجم  
 یازدهم و یازدهم و اول کاه ششم بیست و شش بود که در آخر سفند از کاه  
 بود **اول فروردگان** روزی که در روز ناول هر دو در میان است و چنانکه

عقیده

عقیده مسلمانان برین وجه است که روز نهم زیارت مقابر امور است خود  
 نمودن بهتر است اینچنین اعتقاد فارسیان چنانکه درین ده روز زیارت  
 مقابر کردن بهتر است و گویند روان مرده کان خیر یابد و مؤمنان و بر چنان  
 درین ایام کینه را در او مرده کان نند خوانند **نوشته** **نوشته** **نوشته**  
 سفند از زنده گاه باشد و در کتاب ایست خلاق است که گوشت که درین روز  
 از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب فارسیان رفته نویسد از زیارت  
 ایام و از زیارت و نور خانه چنانکه و چهارم که صد رفته بود و فانی را  
 و بنیاد کاه که نویسد رفته که در ششم فارسیان نیست بلکه جزایر است  
 که عوام بکار میدارند و ان برین وجه است که در قرن و بکر طاق و طاق  
 و بفر کوه فریدون درین روز طلسمات فریده و سوم حیوانات را به سخی  
 مؤتد انیکه رفته نوشتن از پیش فریده و است انیکه فارسیان درین رفته  
 می نویسند بنام انیز و بنام بنو فریده و و عربان که رفته می نویسند  
 که نام شایع و انکالین و چهارم در فریده و رفته خوانند و بعضی اهل  
 فارس این روز را از هر کبریا گویند بیک زبان دین روز نهم و ان  
 تسط می دهند و مطالب بنیاد می کنند **و کاه نام شهر که درین روز**  
**آفتاب** **روز سیف** روزی که در نصف النهار از آن رفته و درین  
 اول محبت است که در نصف النهار مقدم و در آخر وقت بود **نوشته**

اول آن روز نهم که آفتاب در وسط فلک است **غایت** **نوشته** **نوشته**  
**آفتاب** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته**  
 پانزدهم روز است و چنانکه پانزدهم سفند و جوت و قوس **اول** **نوشته**  
 اول سلطان بود **غایت** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته**  
 میزان بود **اول** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته**  
**غایت** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته** **نوشته**  
 جوت جلوه دهند ان درین روز رفته که در نویسد و گویند و بفر بخیر  
 صورت حضرت در روز و اول عراق اول رسیدن هر یک که از آن روز و اول  
 ایام مسعود است و در رفته نویسد و دیگر از جمله امور که در رفته می یابند  
 معاد و خوف و کوفت چون در خوف و کوفت و ام غریبند و کسب  
 به تحقیق ان رفته و احبند و تحقیق هر یک که در رفته می یابند و توضیح  
 آقا خوف چون رفته از هر مرتبه و مظهر چنانکه قبل ازین در باب سیم  
 مذکور شد کشف و صیقل است که از آن آفتاب می آیند بیست و شش آفتاب  
 که بر دافند روشن نماید و چون که درین نیز کشف است **نوشته** **نوشته**  
 در رفته جبهه آفتاب از رفته نویسد و چون جرم آفتاب از جرم رفته اعظم  
 چنانکه در اباده و اجرام بتین شده و در رفته نقل رفته و در رفته نقل  
 و بر حدود معلوم که اندک که ان این نقل تا فلک زهره رسیده است

چینی

پس فلک قمر و امور رفته نام باشد و اما این نقل و در رفته آفتاب حرکت  
 باشد چنانکه اگر آفتاب فوق الدرض باشد و در رفته نقل و در رفته نقل  
 آفتاب که در رفته نقل و فوق الدرض باشد و چون مرکز آفتاب  
 در رفته سطح منطقه البروج است و مرکز زمین مرکز منطقه هر آینه سهم  
 نقل و در رفته سطح منطقه البروج باشد چنانکه قطب سیمه بر ان است  
 و از آنکه کفیم در رفته که هر کاه ماه در وقت استقبال عید العرش قلیل العرش  
 بود پس در رفته العقدین یا حوالان است و در میان خطوط نقل و در رفته  
 حال آفتاب و زمین هر سه در یک یک باشد که با رفته تحقیق و نقل و در رفته  
 صیقل و در رفته میان آفتاب و نور آفتاب به ماه منقطع شود و هر یک که  
 فغانه و این حد را خوف گویند که خود از رفته امکان رفته خوف  
 رفته مکان بارض چه در خیال ماه میان نقل زمین فرود و پس  
 تمام ماه میان نقل در آید اندر خوف و کوفت گویند و اگر بغیر آید چه  
 قلت و کثرت عرض اندر خوف و جوی گویند صورتش است **آفتاب**  
 کوف چون نیرین در احوال العقدین یا حوالان جمع شود نوید نوعی  
 که چون خط در رفته خارج شده بکرم شمس اعلی کرد و بکرم فرزند که  
 باشد و در خیال دهم قریبانه انصار و شمس یک در دوی خط کثرت  
 قطع نورش از انصار کند بعضا و کله و چون نقطه کلاه ماه در خیال





بجای بی بود  
بزرگ است و بیاید  
پس چنان مطلق  
مکرر و اقباب  
سیاه است  
و انحال را کوف  
کوئید که در لقه  
بین قطع است

و انحال بین قطع نور باشد و مقدار شکف بجای مختلف بقاع مختلف شود  
و شاید که در بعضی مکرر شود و در بعضی کثیف شود و مقدار مختلف که در بعضی بقاع  
یک باشد و در بعضی حالت نفس را در بعضی صورت کوف است  
که در بعضی و در بعضی قوم باین حار شده است که در بعضی قوم موافق کوف  
و کوف با و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
چه در بعضی احوال این و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
که در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
انکه و تمام انکه و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
انکه مقدار مختلف و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی

که احوال



که احوال خوف و کوف که  
باجزوی یک است  
بدو وسط  
تمام انکه و احوال  
خوف و کوف که  
با یک است  
در بعضی که از بعضی  
مکث وسط  
انکه و احوال

تمام انکه و احوال خوف و کوف که با یک است  
اول روز یا اول شبی که در آن خوف و کوف واقع شود تا زمان هر یک  
از احوال که با یک است تا زمان هر یک از احوال که با یک است  
طیوع و غیره که در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
شش دانی فرض کنند هر دو احوال را و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
طیوع و غیره که در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
که در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
چنانکه اگر عرضی که در آن زمان که از بعضی و در بعضی که از بعضی

و اگر میان دو دقیقه و بیست دقیقه باشد که کوئید سیاه مایه سیاه بود و اگر میان  
بیست سیاه که کوئید سیاه مایه سیاه بود و اگر میان سیاه که کوئید سیاه  
مایه سیاه بود و اگر میان سیاه مایه سیاه بود و اگر میان سیاه که کوئید سیاه  
کوئید سیاه بود و اگر میان سیاه مایه سیاه بود و اگر میان سیاه که کوئید سیاه  
آن مایه سیاه بود و اگر میان سیاه مایه سیاه بود و اگر میان سیاه که کوئید سیاه  
اختیار که است و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
هر یک دو موضع است و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
معلوم که در آن احوال که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
که در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
باست و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
طالع کوئید که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
احوال از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
که در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
غلو بین در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
هر سرورق که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
که در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی

بعضی دیگر

بعضی دیگر تاریخ ولادت و رحلت انبیا و ائمه و اولیا و علماء و سلاطین و  
فقهاء تاریخ جلوس ایشان و حرو ایشان با یکدیگر بعد از احکام طالع کوئید  
نویسند و بعضی از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
هر یک دو موضع است و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
ساعات و ایام بدین احوال که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
و غیره که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
چگونه که در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
مؤخر از اوراق احکام طالع کوئید سیاه و معوق است و در بعضی که از بعضی  
و اینی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
اختیار است ایام فرس و منازل فرس و اوقات و ایام که کوئید سیاه و در بعضی که از بعضی  
او و همچنین اختیارات بودن فرس و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
هر اوراق و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
ای که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
جد اول است که در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
و همچنین است و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی  
و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی و در بعضی که از بعضی



مثل مرکز بجران و سهم الحواش و در باطیات و طبایع متنازل قرار بسته  
حدود و وجوه هر یک را کوکب سیاره زمره مرکز بان احتیاج کلی  
نیست ایراد کنند و قریح آنها موجب ثبوت نیست لیکن ما را چون توضیح و  
تشیح و در شرح از طبایع و تقوید سیاره و نسبت آنها تشریح از طبایع  
احکامیانیست و آن بقدر کردن حرکت نقطه است از منطقه البروج و صورت  
طالع بر تولا هر چند از حقیقه بان حرکت متحرک نباشد و اما احکام کوکبه  
که آن عبارتست از رسیدن آن دلیل اول یا دلیل ثانی تا از ناحیه اول یا ثانیه  
استند پس بکار جدول مستقیم حاصل شود و نیز در این تشریح از طبایع  
از آنجا تشریح کوکب است که در طبایع کوکبه یا موضع کوکبه را که در صورت  
طالع باشد هر شان در درجه آن دقیقه و ساعت ثانیه بقدر حرکت وسط  
شمس حرکت دهند و بهر دلیل از دلیل اول یا دوم حکم بر شمس از جدول  
و حرا و از دلیل اول یا ثانیه کوکب است این عشر تریه و مواضع جرم و شمس را که  
کوکب سیاره و مواضع هر یک از عقد این قمر و سهم استند است و صورت  
طالع و تشریح جرمی را در تقویم خاص بود استند بدل بر این و در کتب  
عمد کنند چنانکه در هر وقت که تریه جرم زحل یا شمس یا مریخ و مقابله  
او که در صورت طالع باشد رسد یا بود از آن اوقات و طالع حکم کنند بر آنکه  
در آنوقت فتنه روز نماید خاصه که در صورت طالع یا مقابله یا تریه

کھنڈیں

تخفین واقع شده باشد و اگر یکم مستثنی باشد یعنی ثلث است و سه سلسله  
رسد حکم تخفیف و او را نوبت کند و در تقویم بعد از جدول است قبله جدول  
چاپ و در راجی تیسیر در جدول طالع بار و هر روز ثبت کنند به رسم اول پنج  
و دوم در هر سیم دقیقه و جدول دیگر چار و در راجی هر یک در دلیل و دلیل چهار  
هر روز که تیسیر باری رسیده باشد ثبت کنند و نیز هر روز ثبت خوانند  
و گاه باشد که جدول دیگر بعد از این جدول چار و صاحب جدول تیسیر را  
در آن جدول ثبت کنند چنانچه این در احکام مفضل است و بعد از آن سه  
جدول دیگر که تیسیر در جبر و در تیسیر و در تیسیر و در تیسیر و در تیسیر  
وقت کوکب است اندک این احکام این اثر را نوبت کرده اند حرکت جگر  
مکسوس بطریق مستطیل که یکبار در این جدول و بعد از آن یکبار کوکب  
در سمت کف که در کرده اند سه سلسله و این خلف و نوبت کتاب سجده  
و این در این اثر نوبت نوبت نیز خوانند و بطریق سیم در سمت کف الفلك  
باین متن است روزه و این قرآن بطور در جدول خود در قیام خود و در  
هر یک از این کوکب با تقویم این که در سمت سیم در دو دانسته شد و بعد از  
نیز در سمت کف که در غلط غریب سر و ش کعب  
و در او به طالع و در تقویم این که در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب  
هر روز از این جدول در سمت سیم و در هر موضع که در این کتاب نوشته

در این کتاب که در دسترس است و در دسترس است

[illegible]

۱۱۰ ادب ۱۲ ایلل و سالها و این تاریخ یا شش بود و روز دوازدهم  
فروردین از اسبیط خوانند یا بر سینه ده ماه گذرانند و بخوانند و در عبور از دره  
مکرگلو و از راه اول زاید باشد و از دردم اصی و سرانی اصطلاح است  
که اول تشری که بمده و رایتان است مشروط است تا که در مابین پشتم  
است و پشتم ایلول را و روز باشد یعنی در حواله تخمین میزان بود و قدم  
بر آن یا موقوفه از آن و بسط و مکر را از آن که چون حضرت کلیم در روز بخوابید  
پانزدهم شهر ربیعین اند بجز من بعد که گفته فرعون و جنود او و بعد که  
شدند آن حضرت باین روز استقامت فرموده و فرمود که آن روز را عید  
خود دانند و در سنین متتالیه تغییر موسم آن جایز مدارند و چون  
در روز مکرگلو آن زیادته اند و از در ده ماه فرمود روز گسری هر اینکه  
در هر ماه است سال بسط که گویا که زیاده کثرت بالغ و زوره آگاه را که گسری  
ملکی بسجور است که سیر سازند و آن سال را که هر آینه عبور باشد سیزده  
ماه گذشته آن تفاوت متعین شود و پشتم اول تشری در حواله تخمین میزان  
باشد و شرط این آن منفرد نبودن که بعضی مثل کسب خطایان است  
و تفاوت نیست البته و چیز اول آنکه شهر زاید خطایان متحمل در مابین

معلوم کردو



















و لهذا وقت است او قوی گویند و بر وجه مقابل خانه را به جهت بر وجه او را  
و بال گویند زیرا که بخت کوکب موضع امنی و سلامت است پس بر وجه مقابل  
بخت موضع وبال و نکست باشد چه قبل ازین مذکور شد که در وجه مقابل  
قد کیده بکند و گویند هر کوکب که در وبال بود چون شش بود که در زندان  
و چار مکرده باشد و از آنکه قدیم اند که خانه های نیرین و بال نظر است  
و خانه ها و بال نیرین و خانه های عطار و بال شش و خانه های او و بال عطار  
و خانه های نیرین و بال شش و خانه های او و بال نیرین و خانه های او و بال شش  
که اهل هند و بال را اعتبار کنند بعد از آنکه خانه های او را که اهل هند و بال را  
معلوم کنند که چون میان دو کوکب خانه های او را که اهل هند و بال را  
اتصال واقع شود حدوت یک از کائنات خود بود و این قسم اتصال را فتح  
الباب است پس فتح الباب نیرین و بال شش و در زندان و لیل  
برق و سر ما بود و در زندان شکست که ما و هندل هو او که فتح الباب  
از عطار و شش و بال شش بود و سبب قوی هو او بود پس هر چه درین حال یک  
ازین دو متصل شود و ما و هندل و او که فتح الباب نیرین و بال شش  
باران قوی و در وجه و برق بود و خصوصاً که عطار و بال شش متصل بود و بر وجه  
یا تابع و چون نام هر وجه را درین تقسیم کوکب است که شش و بال شش  
و ذنب که از کوکب نیستند نیست و نه و بال را به جهت نامرخی در احوال

بر وجه

بر وجه اما احوال کوکب که از آنکه سده است و کوکب است این است و هندل بر آن  
بعد از آنکه در خانه از نظر موت و عداوت میان است این خانه نیرین  
کند چنانکه گویند هر کوکب که در وجه مقابل است چه نیرین و خانه های او و بال شش  
که از نظر و شش گویند و هر چه نیرین است که از آنکه خانه های او و بال شش  
هر چه نظر نیرین است که از نظر نیرین و شش گویند ازین جهت و این را شش  
جزم نیست هر چه از نظر شش و شش است که از نظر شش و شش است که از نظر شش  
و خانه های شش نظر شش است که از نظر شش و شش است که از نظر شش  
بو سطر اند میان خانه های نیرین و خانه های او و بال شش است که از نظر شش  
و شش گویند پس این جهت جزم نیست بخت شش از نظر شش و شش  
از شش و شش است که از نظر شش و شش است که از نظر شش و شش است که از نظر شش  
و از نظر شش و شش است که از نظر شش و شش است که از نظر شش و شش است که از نظر شش  
و مقابله خانه های نیرین اما از نظر شش و شش است که از نظر شش و شش است که از نظر شش  
و معرفت احوال از نظر موت و عداوت و غیره و در وجه و هندل و در وجه و هندل  
ان الله اعلم و در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل  
فرد حال صحو و غرض از عقده رس کجا و کرد و در نظم معمور و انکس  
بخت که فرد حال بهر طریقی از عقده و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
و بعضی گفته اند که در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل

نیرین

سعد

سعد

مجاور او بود و بعضی دیگر گفته اند که فعل اس افزونست و فعل ذنب  
کم کردن یعنی هر کوکب که خارج را رس بود وقت روزی که شود و هر کوکب که خارج  
ذنب و قوه او کم شود و گویند چون کوکب متوجه پس کوکب از نیرین متوجه  
و برین دلیل بود و عطار و بال شش متصل است به شش و بال شش و شش و شش  
چه میان خانه های نیرین و خانه های او و بال شش و شش و شش و شش و شش و شش  
پس نیرین کوکب است که متصل با متصل به او است چنانکه اگر آن کوکب سده باشد  
سده کرده و اگر نیرین است که سده باشد و از آنکه خانه های او و بال شش و شش و شش و شش  
کون و فاعل ظاهر شود و هر آنکه بود و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
فاعل خوانند و شش را تا فاعل نزد اهل تحقیق قدرت است و اهل  
اوضاع کوکب را شرط دانند و گویند که بخت و در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل  
چه بهر حال آن شرط آن بخت و بختی خاص شده است و در وقت دیگر  
و فاعل اجسام این عالم است و کوکب متعلق با اجسام است مانند صورت نفوس و احوال  
و آثار کبریا و قایل قایم بر خود و دیگر کبریا مختلف یافته اند و گویند این اخلاص  
یا بهر طایفه مواضع کوکب است از هر وجه یا یک یا چند فاعل و از زمان  
یا یک یا چند فاعل و از جهات واقع میشود و چنانکه تفسیر این جمله در کتب  
مبسوط احکام نیست و احوال هر وجه نیز مختلف میشود و هر چه کوکب  
در هر وجه مانند اخلاص و بدین تقسیم و سلیم در حال اخلاص و استقامت مزاج

مشهور است

مشهور است که کوکب که بر وجه نیرین است که در وجه و هندل اما از آنکه  
مجرده کوکب علم از آنکه امری دیگر عارضی کوکب است و وجه یا غیر آن است  
که مصدق فیض مایه که فعل سر و فاعل است و بعضی باین سبب او را  
نیرین گفته اند چه این دو کیفیت که فیض حیوانات و در وجه و هندل  
و هر کوکب و واری این توان بود و در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل  
افعال شش و نیرین و در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل  
که شش و نیرین و در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل  
اسباب موت است و شش و نیرین و در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل  
مشترک در عقده است و بعضی او را باین سبب که کوکب که در وجه و هندل  
حیات حیوانات این دو کیفیت است اما رطوبت نیرین و در وجه و هندل  
و حرارت او منکوک فیه است بلکه جوهر بر آنکه در رطوبت او حرارت  
نیت است و از آنکه در رطوبت است پس یک کیفیت حیات که رطوبت است  
در وجود او است و بعضی ازین جهت او را سده و نیرین و در وجه و هندل  
بالذات است لیکن بهر وجه یافته اند که در حال از دنیا و نیرین و رطوبت فاعل  
در نیرین بود و در حال انتقامی در تناقص و این منبر اهل و اهل دریا  
با رطوبت و طبیعت عطار و در وجه و هندل و در وجه و هندل و در وجه و هندل  
طبیعت کوکب متصل به است و اگر اهل نیرین و کوکب متصل به است طبیعت















ترج و آفت باست چند مقام مقابل از بیوت انچه شتر چنانکه در بیوت  
 متقابل باشد که یکدیگر پس ترج عطا رود و صاحب است و ترج شش در ثبات  
 و ترج شتر در فاسد ترج زحل و سادس و ترج قمر و سابع و ترج زهر  
 در ماه عشر و ترج حرج در ثبات عشر و نیز از جمله معتبرات است بیت قوه و  
 وضیف کوکب انچه است که کوکب قوه شش در بیت عاشر است و قوه ماه  
 در رابع و قوه نعل و سابع و قوه شتری و ثانی و قوه ترج و ثبات قوه  
 زهره و رابع و قوه عطارد و رابع و قوه مقابل بیت وضیف باست و چون  
 کوکبی در خانه شتر خود باشد و در کوکب دیگر که از انواع مختلف باشد  
 که او را یکی حال باست و نیز در خانه شتر خود باشد و در کوکب دیگر که از انواع  
 این وضع را و ستوریه گویند و این معتدترین انواع و ستوریه است و هر چه  
 بیرون و بیرون است که فلفلی را با قبا این نوع و ستوریه گویند و بیرون  
 نه باشد و در خانه شتر و دیگر که آنست که کوکب در خانه خود بود و در او از یک  
 چون دوری خانه او باشد از خانه شتر یا نه که شتری در قوس و انقباض  
 در سید و با حیدر است دوم آنست که کوکب که شتری و تزویج خود بود و آن  
 کوکب علوی را مقدار شتر در جبهه باست از انچه فلفلی را او آخر شتر  
 سید بود که انرا رابطا عظم گویند سیم آنست که صاحب طالع در خانه شتر و صاحب  
 عاشر در طالع و ستوریه و سید و سادات عظیم است و ستوریه هر جزوی  
 از فلک البروج

از فلک البروج یعنی منطقه البروج و آن در اکثر احوال موضح کوکبی با سیم  
 یا هر یک از بیوت انچه عشر باشد عبارت از کوکبی که خط او از خط  
 حجه که آن است و شتر و وضیف و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 کوکب که در ثبات در همان جزو است طاکه آن کوکب طاکه باستان جزو  
 یکی از نظرات حجه یا یکی از دو نوع شتر لیکن در انتقال بغیر حدیث  
 کافی است و شتر خود در جبهه و اهل احکام هر خط را هر خطی اعتبار  
 که اند و آن مراتب انچه است که نید و اند کوکب خط را شتر  
 و عزائم از جمله صاحب است را چهار مراتب است که نید و صاحب  
 شتر و صاحب شتر خط اول را و صاحب شتر دوم را که این بقول  
 کوکب است اما ابواب طاکه که از علماء احکام است میگویند که صاحب  
 بیت را هفت شهادت است و صاحب شتر شش و صاحب خط را شش  
 و صاحب شتر را چهار و صاحب شتر ثانی را سه و شتر که او  
 و صاحب خط را یک و بیضا که خط طاکه که در مراتب تعیین که اند  
 همچنین هر یک از حدود و در میان و غیر ذلک را شش حیدر و سید  
 و هفت هر دو بهر دو است عشریه و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 این متن معارف است حیدر تعیین کرده اند لیکن در ستوریه از خط  
 خط مسطور و اعتبار کنند و مراتب قوی کوکب که در خط طاکه که

خود در شتر ترج میرود و در انچه مقابل است مراتب قوی کوکب که  
 احکام طاکه که در این مراتب با تفصیل و توضیح تمام و رابع و سابع و سابع  
 تا بیستم ترج و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 خود در ان خط باشد مرتبه او در ان خط وضیف که در ان خط  
 او مضاعف است و در اکثر شهادت در کوکب سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 که نید و اگر کوکبی در شهادت مرتبه است که سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 مستور که در ان شهادت سیم که در خط زحل و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 ناظر به جزو زهره و قمر و زحل و شتر را باقیم و شهادت زهره و قمر  
 بقول انچه طریقات شتر است زهره که صاحب است و سابع و سابع و سابع و سابع  
 حد و صاحب شتر اول و شهادت شتر که در سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 صاحب شتر ثانی و آن کوکب که در رابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 پس خط زهره بود و شتر که اما اگر احیا که یک از رابع خط طاکه  
 که در سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 وضیف و مقبول بود و لیکن بشرط نظر اما اگر کوکب که از رابع خط طاکه  
 آن جزو را مستور نبود و اصحاب احکام انرا از روی شتر بدین دروغ گویند  
 و این طایفه را در طالع مدار بر کوکب است و **باب اول** در مرتبه  
 بیوت و در زده خانه و سادات این قبل از این مذکور شد که منطقه البروج  
 ابتدا

ابتدا از خط طالع به در زده قسم کنند و هر مرتبه را بیوت خوانند و از بیوت  
 چهار خوانند و او را خوانند خط طالع اول را که هر مرتبه را بیوت خوانند و از بیوت  
 و خط طالع که نید و صاحب شتر که بیوت خوانند و از بیوت  
 که در نصف خط و در نصف شتر است و در ثبات و در خانه چهارم را که در نصف  
 و در نصف شتر است و در ثبات و در خانه چهارم را که در نصف  
 احکام بر اینهاست چه اتوی چو شتر و اندا هر یک که است قبل و بعد که  
 خوانند و بیت شتر و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 میدان هر یک که نید و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 بیوت خوانند و بیت شتر و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 بیوت ال هر یک که نید و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 خوانند و در هر یک که نید و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 بر سادس که صاحب شتر است و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 بهر باشد و بیت سادس و ثانی و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 که یک که از نظرات حجه میان این بیوت و طالع محقق شود و در تقدیر ذکر  
 سادس بر ثبات انچه معلوم نیست و باقی بیوت شتر را در رابع که آن است  
 و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع  
 و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع و سابع



طالع نظر تین قطعات است که بیوت نام از قوی اند از بیوت ساقط بگو اتفاق  
اهلی اهل بیوت است که قوه زراعی نظر زیاده است زراعی ساقط چنانکه قبل ازین  
در شرح فرجه کوکبانی بحث است رفته و از افراط و تفریط بیوت انواع هر  
کدام بتوزان فرجه بطالع در وقت مقدم باشند بر کوکب العبد الله افراط بیوت  
ساقط که بکسلی بیوت است یعنی هر کدام بتوزان العبد الله از طالع در قوه مقدم  
باشند بر آنکه افراط و تفریط اند که قوی بیوت طالع باشد  
پیش تر پس ساج پس راج پس شمس پس راس پس ثبات  
پیش تر پس ثبات پس راس و اضعف جمیع بیوت بدینا عشرت که هم زایل  
و ساقط است از طالع و هم اقرب با و بعضی بیوت ساقط و ثبات عشرت را فقط  
ادبار کنند و هم خانه که عدد او فرجه باشد و آن خانه را عدد کرده اند و هر عدد  
از زوج باشد مؤنث و بازاری و دور زده خانه را بجز راج ربع مستقیم زیاده  
و از برای عدد آن ربع را که میان مرکز عشر و طالع است و هم چنین آنرا که میان  
مرکز راج و ساج است ربع مقبل و ربع و دیگر کوکب عدد آن ربع را که میان  
طالع و راج است و همچنین آنرا که میان ساج و عاشر است ربع مدبر و ربع  
مؤنث کوکب عدد آن نصف که میان مرکز عشر و راج است از طرف مشرق  
نصف ساعد خوانند و آن نصف دیگر را که میان مرکز راج و عاشر است  
از طرف غرب نصفه نام بطون اتفاق افتد که هر چه عاشر و ساج مدبر و راج

طالع بود اودا و آن طالع را اودا میگویند چه هر یک در خیل بیت قابل  
خود اشتغال نمایند اگر هر یک عاشر کعبه در هر طالع باشد اودا و اوضاع  
اودا را در این خوانند زیرا که هر یک یک از بیست و نعل اشتغال کنند و اگر هر یک  
عاشر کعبه در هر طالع باشد اودا و آن طالع را اودا میگویند و آنست  
افضل است از هر قسم اول و اول در نخل و در هر خانه پیش از رسیدن آن خانه  
بر هر یک در هر طالع و در هر یک در هر طالع است آنکه پس از هر یک در هر طالع  
پیش از رسیدن آن خانه باشد و در هر طالع مقدم او را علی الاکبر است آنکه  
مانی خانه را حق آن اعتبار کنند هر چند عاقل و در آن خانه باشد و این  
بیت که نام آن است که هر یک در هر طالع و در هر طالع است بدان  
انواع بیست و نعل در هر طالع است هر یک در هر طالع است که اودا و اوضاع  
بیست و نعل طالع چون صید ظهور و وجود است و دلیل بقا را هر یک  
بهر روز ظاهر شده و اوضاع طالع اودا است هر یک در هر طالع و هر یک  
خصوصا در هر طالع آن که در هر طالع و اودا و اوضاع طالع است که  
بیت طالع خانه است و نفس صید و اودا و اودا و اوضاع طالع است که  
تدبیر مصالح و عزیت امور و اوضاع طالع است که اودا و اوضاع طالع است که  
و از اوضاع طالع است که در هر طالع است و اوضاع طالع است که در هر طالع  
بر هر طالع است که در هر طالع است که اودا و اوضاع طالع است که در هر طالع

واقرب ان اسباب غلبت وادوسلان ذخایر و اموال و البدران  
 احوان و انصار ازین جهت گفت که بیت تا زمانه مال است و معاش است اولی  
 و انصار و حوادث مستقبه و انصار و دولت کند بر زعل و خرم و بقول  
 بعضی بر اکل و شرب و انصار مشرب بگردن و بیت سیم که زایل طالب  
 و الت بر حاکم ثانی موجود و آن هر آنکه کیفیت توابع اسباب است  
 چون حرکت است بر سر غارت و برادر و خواهر که شریک من مانند و لیل  
 برین دوام حضور ملتین است بر سبب اموال ازین جهت گفت که بیت  
 ثانی خانه برادر است و اقربا و رفقای نزدیک و توابع ازین بجای کجائی  
 و دولت کند بر علم اندک و برادر و از انصار بر دست و دوش و دست  
 چهارم چون در غایت غایت عدوت عواقب امور بود و اگر که مادی موجود  
 با و مشرب شود و چون بدر وضع محل اقرار و ثبات است چون ممکن و  
 ازین حقیقت گفت که بیت رابع خانه پدر و اندک و وضع و عقار و  
 عواقب امور است و انیم و مال است بر مدفن اموال و از انصار مشرب  
 پسند و پهل و مدد و تخم که مایل رابع است هر آنکه دلیل و قیاس پدر بود  
 که آن فرزند است و اکل و شرب و هدایا که آنچه اندک و از انصاف است  
 ازین و بگو گفت که بیت خامس خانه فرزند آن و رسولان و هدایا  
 و انصار و اکل و شرب است و انیم و الت بر غنایز و ملبوسات

دست در سوراخ و حیافته و از اعضا منسوب ببرزنت و دل و شتم  
که از لیل رابع است و دلیل آنکه بر حالت ثبات او از عید و خدام و ستور  
که از جدا اسباب سنگت و پیکار است بحال حیات است بجهت سقوط  
از طالع ازین علت گفت است سادس خداوند متعال ران و زندگان  
و مرضها و افترا و دوا بر صغیر است و انیم دال است بر گرفتگی و کم شد و  
تحت از اعضا منسوب بناف و شکم و دهنم که در قد غارت است بر این  
خدا طالع بود و نظر او پس ال بود بر انواع و شرک و برینک و فضا  
چون اضداد و خصوم ازین وجه گفته است که پست سابع خداوند متعال و از دواج  
و خوراک است و انیم دال است بر اضداد و خصوم و مقصد مازان و کرانه  
و از زلزله و از اعضا منسوب ببرزنت و نیز ناف و استم که دلیل سابع  
حالت دوم از دواج بود و چون مقابل و ضد است و دلیل بطول  
اسباب بقا و معیشت بود ازین حرکت که پست شامس خاز خوف و حرکت  
و غیر آنها و احوال عورات و غم و زنده و است و انیم دال است بر احوال  
خصوم و اضداد و فقر و فاقه و از اعضا منسوب است بالبدن شست  
و مقصد و رحم نهم که نشان است الموت است و دلالت کند بر حالت ثبات  
او از حلیت زمان مثل امور اخروی و از حلیت خیریت مثل خواب  
چونکه انیم دال الموت مشهور و معروف است و ازین نظر انیم دال است



و اتوی از دال بود بر علم بسیار و خود در و از نی دلیل گفت که پست  
تا س خاسته خود در دینی و علم و زنده و فکر و عقل و خوار و دال دال است  
بر و دال در و سبک و کیفیت احوال غایبان و در اعضا منسوب به نی  
و دهم چون از نی و اتوی پیوست و نظیر الدت لایب از نی است  
گفت که دیت حاضر خاسته سلطان و مادران و اشغال و اعمال سلطنت  
و ایضا دالت بر صفت و رفعت و مشهور و معروف گشتن و از اعضا  
منسوب به کیتین و یا زدم چون نانه دهم است و اتوی و بعد پیوست  
غاید از نی و دالت گفت که دیت ظاهر خاسته و دستان و امید و  
معاد تها است و ایضا دالت بر و زرا و خلفا و بیت المال سلطان و  
اعوان ملوک و از اعضا منسوب به ساقین و و در زدم چون شوق  
و انجس پیوست و نظیر نتم از نی علت گفت که دیت ظاهر خاسته  
اغدا و شقا و ترها و دوان و چهار پایان بزرگ است و ایضا دالت بر  
که قمار و هند و زندانی و حزن و دینی و بخت و غمات و امر ارض  
مزاحه و از اعضا منسوب به لقدین است تا سرخی و در مدلولت  
پیوست اما منوبات کو اک اند نزل چون نی اکبر است و بطر التیر  
هر آینه منسوب به دب است یا دیت و اموریکه حقیقی باشد به بطور و از نی  
جمله گفت نزل کو ب میراث و دهنقان و در ساق قدیم و جاندا

تقدیم و غلامان سیاه و چورستانیان و مردم غلام و خیس و اهلان بی علم  
و از اخلاق مکر و کینه و حق و جهل و دقار و ریزه کاری و کلاه  
و مشتری چون سعد اکبر است و بطور استیلا و بدلت کند بر ثانی و ثبات  
و رفعت و عزت و انبیا را سرافراز بی سبکست که مشتری کوکب  
اشرف و علما و قضایا و امرای با عدل و نصحت و وزیرای جلیل القدر  
رفع المزلله و اهل مناصب و ثبات و او غلبه و از اخلاق حلم و سخا و عفو  
است و عیاد و غیره و واضح و صدق و وفا و مرجع چون علی اصغر است و  
سریع التدریس و دلیل بود بر استیلا و غلبه و امور سابقه الف و د و بانی و  
کفت که مرجع کوکب شکری است و امر از ظلم و استراک و ذروان و طول  
و مفیدان و انشکایان و بیایان مستور و از اخلاق مرد و کبابه  
و شجاعت و بصارت و صفات و کجاست و دروغ و دروغ و ایداد و مردم  
و امانت و زنا و ضیانت و غش چون نیر اعظم است و خرد و سیار است  
و ثواب و مرتبی انبیا عین خفی و امانت است بر سلطنت و امور عظیمه ازین  
حدیث کفت که کسی کوکب سعد جان است و اصحاب و وزیر و اکابر و اهل  
نرای و تدبیر و از اخلاق بخت و عجب و انصاف و حکم و ترفع و برادر  
بهجت و زهره چون سعد اصغر است و سریع التدریس و ثبات و امانت  
بهران و ثبات و ضنوت و حسن وجه و مرجع و شادی ازین عمر کفت که زهره

کواکب طریقت و زینان و امردان و مختاران و خادمان و طواف و احسانیت  
 و حلال و زنا و اقلی و هو و طرب و عشق و طرافت و سحر و سوسو کند و روع و  
 عطار و چه منجم است و سراج التیر و جامع مستقل به ال باشد به ترتیب  
 و تون و زیر کار ازین مناسبت گفت که عطار کو کویک است و طیب و طحان  
 و شوا و در کربا و دیوانیان و کاتبان و نقاشان و نجاران و ابله و زور باز  
 اخلاق دینی و علم و پاک و نطق و ادب و صنایع و فقیه و روح اسرار  
 کواکب ال باشد به حرکت و اشتغال و استیلا و القدر و نی به حرکت  
 که فر کو کویک سولن است و چا و دروان و اولیایان و عوالم الناس و زنا و صدق  
 عفت و جمال و سیم طی و دراز عیش و بسیار گفتن و حرکت و سخن صبی  
**باب پنجم** در معرفت احوال انظار و آنچه بدان ماند و قوی کواکب قبل ازین  
 مذکور شد که اعتبار انظار کواکب بلا تکرار است به ترتیب زنا و آنچه چرا که غیر مختار است  
 بجهت موافقت و مخالفت کیفیتیات و اجزاء امکانی ایشان از بهر وجه ممکن  
 دارند چنانکه گویند تثلیث و تسدیس و نظر و هویت اند و معبود و زبر که  
 حقیقی هر یک ازین دو نظر و در هر معنی الطبیعی و دهر خواهد که اتفاق  
 دهر دو کیفیت باشد که التثلیث یا در یک کیفیت کافی است پس و ازین  
 جهت گفته که تثلیث اتوی است از تسدیس و لهذا اولی را نظایم و تسدیس  
 گویند و ثانی را نظایم و تسدیس و بعضی عرفت اتوی اول را زین و ثانی که

قوس بعد از ضعف قوس بعد از آن است و مقابله وتر هیچ و نظر عدو  
و منوس اما مقابله یکدیگر در و هر چه متقابل تحقق شود که متقابل باشد  
اینکه سنج و کمرافان را ترجیح بدهد تحقق اول و در و هر چه مختلف الطبیعه با  
الکیمیایی او با الکیمیایی او شده و مقابله اقوی است از ترجیح چتر سنج قوس  
بود مقابله ضعف قوس بعد ترجیح است اما اقوی نظرات مطلقا در تاثیر  
مقارنه است پس مقابله پس ترجیح بر شلش است پس در پس چنانکه تجربه  
بر آن دات است هر یک از این نظرات را بجهت و نخواست که این نظرات  
تاثیرات یافت اند چنانکه می باید که نظر در دوستی بگوایک بعد محمود انبیا  
و نظر در خصم اینها بگوایک بعد محمود نیست محمود است یا مروت و خط است  
میان دشمن و دوست در و ضعف و نظر در دشمن و دوایک من محمود است و نظر  
دوستی یا اینها بگوایک من آن حر نیست بلکه قبل از دشمن است و در  
که در بعضی موارد وجود باشد بنا بر مناسبت و مهارت و حماسه با کوا  
محمود و عقده محمود در سعادت بفرزند و با کوا کوس و عقده  
من من کور است و از آن قبل از این در احوال کوا کور شده معلوم  
و مفهوم است که مهارت و ترجیح و مقابله با نیرت مذمومت و تکیه  
دست پس محمود و همچنین مذکور شده است که عطار در سعادت و نخواست  
تا به کوا کور منقل است و نیز باید دانست که هر یک از این نظرات که حکم



آن مذکور شد اعم است از آنکه باشد و دو کس باشد یا میان دو کس باشد و  
 بعد از هر فعل است باید که گفته شود که نظر متعلق با نوع است تا نظریاتی  
 یا مطلق باشد نوعی و غیره که این نوع را که از این برهمنه میگویند  
 تقریبی آن بود که چون میان دو کس تحقیق شود که یکی از نظرات  
 مشهور و غیر مشهور باشد در حد و تحقیق آنکه وقوع نظر و متعلق در یک  
 باب است پس چه بعد و بدان این معنا در لفظ میگوید که متعلق بر انواع است  
 از آنکه گفته شد پس آن و آن در یوم مثل آنکه یک کس در اول جزا  
 باشد و دیگری در آخر سلطان یا یک در اول قوس باشد و دیگری در آخر  
 جدی و در مطلق مثل آنکه یک کس در اول جوت باشد و دیگری در آخر حاکم  
 در اول سبده باشد و دیگری در آخر جزان و تناظر تقریبی در این نوع نیز بهیچ  
 نوعی باشد لیکن تحقیق آن مشروط است با یک در غیر اول و آخر این بر وجه آنکه  
 افتد و نوع دیگر از انواع تناظر است و دیگری استقامت و انقیاس بر  
 تسبیحی معلوم بود نوع تناظر بر روی مثل آنکه یک کس در مشرق حقیقی  
 نور باشد و دیگری در مشرق حقیقی باشد یا یک در مشرق حقیقی غروب  
 باشد و دیگری در مشرق حقیقی دو و در مطلق مثل آنکه یک کس در مشرق  
 حقیقی دو باشد و دیگری در مشرق حقیقی نور یا یک در مشرق حقیقی سبده  
 و دیگری در مشرق حقیقی غروب و تناظر تقریبی در این دو نوع نیز بهیچ  
 یکم نمیگفت

لیکن تحقیق آن مشروط است با یک در غیر این بر وجه آنکه در حد و تحقیق  
 منقطع انقطاع علی حد ال اقراین آن یک دیگر در مشرق حقیقی و آخر غروب  
 و یک در آخر غروب و تناظر تقریبی خواهد بود شرط آنکه در اول و آخر هر دو  
 نباشد و تناظر استقبالی در یوم مثل آنکه یک کس در اول جوت باشد و دیگری  
 در آخر سبده یا یک در اول جزان باشد و دیگری در آخر جوت و در مطلق مثل  
 آنکه یک کس در اول جدی باشد و دیگری در آخر جزا یا یک در اول سلطان بود و  
 دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی در این نوع نیز بهیچ نوعی باشد الا آنکه  
 حصول او مشروط است با یک در غیر اول و آخر این بر وجه آنکه در حد و تحقیق  
 و حکم انواع تناظر مطلقا در تأثیر حکم انواع نظرات کل المظهر و اما تناظر  
 تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و مهم سراج سرفه نیز در دو صاحب لایحه  
 الا مار و بقیاس هر تناظر تسبیحی باید که واقع شود چه گاه قوس تناظر  
 تسبیحی در نظریات مترازمه بود بر سلسله وی تا یکدیگر که مضاعف کرد و تناظر  
 تثلیثی بحصول برسد و آن در یوم مثل آنکه یک کس در اول نور باشد و دیگری  
 در آخر اسد یا یک در اول غروب باشد و دیگری در آخر دو و در مطلق  
 مثل آنکه یک کس در اول دو باشد و دیگری در آخر نور یا یک در اول اسد باشد  
 و دیگری در آخر غروب پس اجماع عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح نباشد و تثلیثی  
 آنکه موضع کوکبین متناظرین از هر دو در این نوع و نوع تسبیحی مشهور است

بکدام نوع دیگر در این است که آنست لیکن این باعث عدم وقوع  
 تناظر تثلیثی است و نه شد که اگر عدم است که آن کس که در هر دو نوع  
 تناظر شرط باشد و محققانند که بعد از این فرض چون تناظر حقیقی المظهر  
 کنند و این تناظر تسبیحی است و دیگر وقت آنکه موضع کوکب انواع  
 غیر تسبیحی در فصل مشهور است و در هر دو نوع تسبیحی تسبیحی کوکب  
 چنین است پس موضع کوکب تناظر از هر دو در غیر این نوع تسبیحی و تثلیثی  
 و در احکام نظرات و تناظر است موضع کوکب در فعلی تمام است و در بعضی تفایم  
 گاه باشد که چون در آن واحد میان دو کس نظر و تناظر هر دو واقع شود یکی  
 تناظر تحقیق و اشتقاق افتد و از برای اختصار و تکرار در هر دو از هر دو  
 هر دو هر یک که در میان اتصال جامع است پس و تناظر یومی چنین نویسنده  
**مطلوبه** چنین نویسنده **مطلوبه** و اتصال جامع نظر تثلیثی و تناظر  
 یومی چنین نویسنده **مطلوبه** و چنین نویسنده **مطلوبه** و اتصال جامع  
 نظر تثلیثی و تناظر یومی چنین نویسنده **مطلوبه** و چنین نویسنده **مطلوبه**  
 و در اتصال جامع نظر استقبالی و تناظر یومی چنین نویسنده **مطلوبه** و چنین نویسنده **مطلوبه**  
 نویسنده **مطلوبه** و گاه باشد که یکی حرف میم را و منقوطه قوم سازند که  
 علامت زمانیت و بعد از این بیان احوال نظرات و تناظر است و تا بر  
 سعد و نحس هر یک شریع در مدت بابت و نهایت آن تا برات نموده  
 میفرماید

میفرماید چون کوکب متعلق نظر یا تناظر کوکبی دیگر یا متوجه جمیع کس از  
 عقدهین قرار باشد هر تسبیحی از تسبیح تحقیق آن نظریات تناظر تسبیحی  
 بچند در صورت یا نخواست آن نظریات تناظر تسبیحی باشد اگر تسبیحی  
 و بعد از تمامی اتصال چون منصرف شود تا چند و بعد از آنرا اول و آن  
 سلسله یا نخواست باقی باشد و لم این قول است حواله بکس و احوال است  
 و آن درجات را از اول و احوال کونیه جمع حرم که انچه بعضی گفت است  
 و حرم هر یک که علوتین در هر طرف یعنی طرف خلف با کدام نه در جهت  
 و از آن حرم بعضی گفته اند جهت و جهت و بعضی گفته اند نه در جهت و جهت  
 قول و جهت و از آن محسوس یا نیز در جهت و از آن هر یک در تعلیق جهت  
 در جهت از آن قریب هر یک از عقدهین او و در جهت و جهت از عقدهین یا در جهت  
 بجهت حفظ یابین و بعد در سلسله خط کشیده و بعد از **مطلوبه** بدان احوال سلسله  
 پس در سلسله خط کشیده هر دو تسبیحی **مطلوبه** و اتصال جامع نظر تثلیثی  
 و چون کوکب قریب بجهت نظر و تناظر کوکبی دیگر یا تسبیحی در عقدهین قریب  
 رسیده بعد میان او و منظور را بهیچ مضمونی که بین نظر و احوال او در آن موضع  
 محقق شود و بعد نصف مجموع حرمین هر دو باشد و نه امتصل کونیه یا بی معنی  
 که باقی اتصال این نباشد و چون بعد از اینها بعد نصف حرم اقل الحرم  
 من المتصلین شود و نه احوال اتصال کونیه یا بی معنی که باقی اتصال از قوس



اتصال بود و چون بدینا تمام ترشح شود انرا تمام اتصال کونیه باین سطح کونیه  
غایت قوه اتصال بود و شد هرگاه که قوه در مقدار متعین است پس شش و چون  
بودند با هم چنان شش در هر نیم رسیده قرار که ظاهر است سید و در هر نیم که نصف  
چون جرمین است موضع تدریس طایفه انرا اتصال ایشان بود و چون به پنجاه چهار  
در هر سید شش در هر که نصف جرم اقل جرم است موضع تدریس طایفه آغاز  
قوة اتصال ایشان بود و چون نسبت در هر سید که قدرت نسبت غایت قوه  
اتصال بود و آنچه کیفیت در باقی نظرات و سایر کوبک قیاس آن کرد پس جاب  
به تکیه اثرات باشد و بعضی کونیه چون بعد میان ناظر و منظور را بقدر مجموع  
جرم هر دو شود و انرا اتصال بود و چون نسبت ایشان یکدیگر رسیده باشد و  
چون بقدر نصف جرمین شود و آغاز قوت اتصال بود و چون به یک نام نور هر یک  
بیکر آن و اصل شده باشد لیکن و معتد به قول اوست و بعد از انرا  
اختیار نمود و چون زرد و در کونیه چون کونیه ناظر بعد از تمام اتصال منظور  
الیه و گذر و منفرد شود و چون بقدر نصف جرم اقل اکثر شود و آغاز قوت  
انحراف بود انرا هر آینه قوی الانحراف کونیه و چون بقدر نصف مجموع جرمین  
شود غایت انحراف بود انرا در جرم تمام انحراف کونیه و چون کوبی به جرمی  
اتصال کند و در حد اتصال متصل کوبی دیگر نباشد پس اگر بعد از این متصل  
کوبی دیگر نشود و انرا در آن جرم باشد انرا وضعی است که کونیه در خیال کوبی

مث

مثال شخصی است که بشهری در آید و بچکس از بند بدم وقت بر طبع است  
غالب شود و این وضع دلیل بر فروماندن از کاره و نقصان اموال و شش  
اندر مهلت بی نفع و اگر چنانچه کوبک متصل شود بعد از آن انتقال با اتصال  
هم در آن جرم کوبی انرا بعد از اتصال کونیه و اگر بعد از آن اتصال کوبک دیگر  
متصل نشود و انرا در آن جرم بود انرا ظاهر است که کونیه بعد از اتصال در این  
احوال بیشتر اوقات مازا اتفاق افتد و بدین حال که او را در این احوال  
ستاد در وقت سیرت و بدین است که در هر جرم قوس باشد زیرا که نصف  
هر دو جرم است هر قدر از این کوبی به جرم قوس و هر طریقت میان بهبوط و وبال  
و چون کوبک مخطوط چنان از مخطوطات متصل کرد کوبی دیگر قوت خود را در  
و این را دفع قوت کونیه و اگر هر یک در این مخطوطات باشد دفع قوتین کونیه  
و اگر کوبی از موضع مخطوط کوبی دیگر با و متصل کرد و طبعیت خود را در دهد  
و این دفع طبعیت کونیه و اگر در این حال هر یک در حفظان و دیگری باشد  
دفع طبعیت بی خواننده و این دو وضع دلیل بود بر حرکت و موت و تمام  
کار با بعد جرم و هر که کوبی از وبال یا بهبوط کوبی دیگر با و متصل شود  
انرا انکار کونیه و اگر هر یک در وبال و بهبوط باشد انکار از طریق باشد  
و این دلایل است بر ضد آنچه در دفع طبعیت مذکور شد و چون کوبی منحرف  
شود از کوبک دیگر و هنوز ان تمام شد و متصل کوبک ثبات شود و ان اتصال

شدن کار با و تدبیر باشد و اگر کوبک اول جرم باشد و میان در میان  
آن جرم و دیگران رود و انرا آن جرم یک و فواید بعد کونیه در هر سید و  
در این میان و دیگران رو متعین شود و زرد و در هر آینه کونیه در قطع  
نور یک و در میان رو که باشد یا آنکه یک و در میان جرم باشد و دیگران  
رود در آخر جرم و میان رود و اول جرم و دوم راجع چون یک رود و خواهد بود  
که دیگران رو شوند و میان رو راجع باز که متصل دیگران رو شود و قطع  
نور یک و از گذر انرا و کونیه این دو حال را قطع نور کونیه و این دلیل  
قطع امید است و چون کوبی در وبال یا بهبوط یا در جرم باشد و متصل  
کرد کوبی مخطوط قوه هر که از دوستان او بود چنان باشد که کوبک  
مخطوط با و انحراف که باشد و این صراحت کونیه و اگر ان کوبک  
قوی ضعیف شود و کوبک ضعیف قوی و باز با یکدیگر متصل کردند این  
مکانات لغت کونیه و این هر دو دلیل ثبات است از حواک و چون  
کوبی در میان انحراف کوبی و اتصال کوبک دیگر منحرف بود بکرم یا سطح  
یا کوبی در جرم دوم او بود و دیگری در و زرد و انرا احصا کونیه اقا  
قوت کوبک بر سر نوع است نوع اول و ثانیست آن است که کوبک در  
خط باشد از مخطوط خود که بتغیر طوابع و از ان متعین شود و مثل است  
و شرف و ضد و ثلثه و اشال آن که غریب متصل و متباین کرد و دوم

بمنزله اتصال بمنزله اتصال کوبک اول باشد کوبک ثبات هر چند چنانچه  
متصل نباشند و این وضع را نقل نور کونیه و این دلیل بود بر قوت  
کاره و رسالت میان مردم و همچنین اگر دو کوبک کوبک ثبات متصل شوند  
ان اتصال بمنزله اتصال کوبک اول باشد کوبک ثبات و او راجع نور کونیه  
و شاید که زرد و کوبک باشد و اکثر اوقات این حقیقت بر سر اصل  
شود و اگر کوبی در حال رحمت یا احتراق یا در همین وبال و بهبوط بود  
و کوبک دیگر با و متصل شود متصل به او را از غایت محض و ضعف بود که انرا  
رود کونیه و شاید که این ضعیف با یکدیگر کوبک را در دست هر چند عطار  
در نصف جوت و این وضع و در دست کونیه با کاره و تقوی در امور  
و چون کوبک به جرم باشد چنانکه یک و این در اول جرم بود و میان  
رود در میان جرم و دیگران رود و انرا آن جرم یک و خواهد که دیگران  
رو متصل شود میان رو و انرا منع که اول خود متصل شود این را منع نور  
خوانند و کونیه در این حال قوه مانع باشد و ضعف منحرف و اگر یک و  
در آخر جرم بود و دیگران رود در میان جرم و میان رو در اول جرم میان رو  
خواهد که دیگران رو متصل شود و پس از ان یک و راجع خواهد بود که در  
و دیگران رو متصل کرد و زرد و در گذشته بمیان رو نیز پیوند و اتصال  
کوبک ثبات رود و از ان کونیه را عارض کونیه و این دلیل

شدن























فرد بر ج آید یا نشی باید که جو جام نخبه آب و آتش است متصل یکدیگر  
تا باشد سایش و جال شود و در نور که در آن باید که فرد بر ج آید بود متصل  
با غلبه یا کوکبی که متعلق یا جال بود و بنظر مودت در ستر سیدین باید که  
فرد بر ج و وجهین باشد الله سبحانه و تعالی و در ج آید جالیز و آید  
و باید که متصل بود یکدیگر از حدی و حدی را باید که فرد بر ج آید و در ج آید  
و در حدی ناقص النور باید که نقصان نور قریب است نقصان رطوبت آید  
چنانکه در طبایع کوکب که در ستر و چون چنین باشد خون صاف و خالص  
و اگر از خون بسیار رطوبت باشد زیاد نور قریب جالیز بود و این باید که  
در بر ج آتش بود و در ج آتش رطوبت است یا در بر ج هوا و این باید که  
طبیعت دم غیر جالیز از بر ج است و جالیز است و جالیز است و در بر ج هر عضو  
باعث توجیه رطوبت است بدن باشد مان عضو و این متعلق نقصان مواد  
پس حصول رطوبت و نقصان مواد این مان عضو سیدین مصحح  
تجارت و در تاج رفته الصفا و در کورت که آنرا یک یک از احرار سلطان  
مسود سلوک بود و جالیز متوجه اند با کمال شد و چون بر تاجان رسید  
و توجیه که فرد جالیز بود و در جالیز که در جالیز که در جالیز که در جالیز  
آیات رفته جیات ابع قطع رسید و نیز گفته اند که علت است این بعضوی که  
در سیدین عضو بود و معلول است و سیدین هر عضو در مشروبات است

حاجت

سیدین

نفسه

طاهر

مذکور شده و هیچ عضو از آن قیاس توان نمود هرگاه که جالیز و طالع  
یکدیگر باقی بر تریب و احمد عبد الجلیل سحرانی که یکدیگر از علما و اکابر است  
نجات بر ج و در حدی که در حدی است و بعضی دیگر بر ج و در حدی که در حدی است  
و حدی باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
موضع جراحات ناسور بود و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
نشین در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
که موضع فرد طالع بر جی هوایی باشد و متصل بود با حدی که در حدی است  
باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
مسود جالیز باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
محصول بین الحدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
مشرقی ضلع عمد و اضعیف کرد و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
و توجیه که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
بر ج آتش یکدیگر بر جالیز و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
ضد کردن باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
کفیم متصل بر ج که کوکب بود و تاج است یا مشرقی که کوکب تریب

حاجت

مصلح

تجارت

خانه

و ملک اسلام است و اگر مشرقی در جنوب و در شرق و توجیه لدرضی باشد  
احسن و این بود و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
باشد که این از حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
نظم و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
نیز از بر ج است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
یا ضد و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
زاید النور بود و متصل بود که مشرق باشد و این باید که در حدی که در حدی است  
بر ج آتش بود و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
باید و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
باید که بر ج است و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
و بارکش نیکو از بر ج است و این باید که در حدی که در حدی است  
واقع و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
مستقیم الطول متصل بعدی و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
و جوت با بر ج که باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است

مصلح

چای

متصل

سیدین

عزت

ابصار

و طاعت و عدم جوار عقب یا آنکه بر جی است یا بر آتش که بهبوط فقر  
و نایب است و این باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
حال در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
قرناقص و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
هم در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
باشد و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
بسط نظر حارین و این باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
فنوات قرنت لدرضی باید و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
باشد و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
جسدی باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
و این باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
خود بود و باید که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
کوکی بهبوط باشد و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
و در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است  
و بنظر مودت متصل بود کوکبی که در حدی که در حدی است یا فرد بر ج آید یا در حدی که در حدی است

مصلح

احد

ندک

حاجت

سیدین







[illegible]

مستقیم شد

چهارم بقدر دیگر آنکه طول و عرض هر دو مختلف باشند یکا آنکه طول و عرض بلند  
هر دو درازاید باشند بر طول و عرض که معلوم قبلاً آن بلند مانی جنوب



و منور و هم اگر طول و عرض از هر دو ناقص باشد قطران بلد باقی  
شمال و شرق است سیم طول بلد زیاد و عرض آن ناقص باشد و قطران  
بلد باقی مغرب و شمال است چهارم طول آن ناقص و عرض آن زیاد باشد  
قبل از آن بلد باقی مشرق و جنوب است فاصله و فاصلت در جهات کج و راست  
قبل از این بود و مندر اینست که اگر طول و عرض بلد زیاد باشد پس مقدار زیاد  
طول بلد قطعی موازی خط نصف النهار بلد طرف مغرب باشند و آن خط نصف  
النهار که عظمی است و خط دیگر بمقدار زیاد و عرض بلد موازی خط مشرق  
و منور است پس خطی از مرکز بلد بکشد که مار باشد متقاطع خط نصف  
النهار که با خط مشرق و مغرب همان منتهی شود و محیط دایره را پس از آن  
آن دایره را از نقطه جنوب طرف منور تا آنکه خط منتهی شده است و آنجا  
ببره مقدار کج و خلاف قبل آن باشد از نقطه جنوب طرف مغرب و اگر طول  
و عرض بلد ناقص باشد بمقدار نقصان طول خطی موازی خط نصف النهار  
بلد مشرق بکشند و آن خط نصف النهار که است و خط دیگر بمقدار نقصان  
عرض بلد موازی خط مشرق و منور بکشند و شمال آن خط مشرق  
و منور است پس خطی از مرکز بلد مار بقی خطین مذکور بکشد که منتهی  
باشد به محیط دایره و بکشند و از نقطه شمال طرف مشرق و اگر طول زیاد  
و عرض ناقص باشد بمقدار زیاد و طول خط موازی خط نصف النهار

بد طرف جنوب یکسند و بمقدار نقصان عرض قطبی موزنی قطب مشرق  
و جنوب بد طرف شمال یکسند و قطر مرکز دایره دار بقاطع نقطین  
مذکور بی کنتی شود و محیط دایره یکسند و درجات آنطرف از شمار طرف  
مغرب چنانچه مذکور شد معلوم نمایند و اگر طول ناقص و عرض زیاد باشد  
بمقدار نقصان طول قطبی موزنی قطب نصف النهار بد طرف مشرق یکسند  
و بقدر زائد در عرض قطبی موزنی قطب مشرق و جنوب طرف جنوب یکسند  
و آنطرف قبل از نقطه جنوب طرف مشرق چنانچه بیان شد معلوم نمایند  
و از بی چهار دایره آنچه بیان شد معلوم نمایند و اگر عرض متد باشد و  
طول بلند بمقدار نصف دایره بدر طول گذراید باشد قبله میانی باشد  
هر طرف که خواهند قبل است • طول که مقله • درجه • و دقیقه و عرض  
آن • درجه • دقیقه و از بی دایره از بی بیان شد معلوم میشود  
بد که در دایره طول بد توسرست از قطر النهار که میده آن تقاطع او  
باشد دایره و بینه نصف النهار میده و عمارت که آن بقولی خبر کرده اند  
و بقیه در اصل بطرف جنوب تا موضع تقاطع آن دایره نصف النهار  
آن بد و عرض بد توسرست از دایره نصف النهار میان قطب افق و معدل  
النهار نمایند قطب معدل النهار و بینه افق

[illegible]



چون معرفت قلم تو قوه بود بر نشان طوطی و غرض مبدء و مابعد بود برای معرفت طوطی و  
غرض مبدء و تبار آن خراف قبله هر مبدءی رسم کردیم که بر طایف ان نشان شود  
بمعول الیه

بلاد	طول	عرض	مقدار
مكونه	عطل	لال	مال
نجداد	ف	لحمه	معه
سلامه	عط	له	دو
اضغان	فوم	ل	م دط
كاشك	فو	له	للا
قم	نم	لدمه	لا ب
سمنان	خ	لو	لور
داغداغ	خنه	لوک	لحه
موتيا	صل	لر	لبد
اشتر	فطاه	لوه	لحه
سجرا	مال	لوه	مدن
يت بو	سب	لوکا	مومعه
طران	فوک	له	لواو
بعوج			مال
میلان	فیه	له	مال
شیرین	مال	لر	معه
تون	مال	للا	وک
قانی	مچول	لوم	دا

مجلس

4. 2

و ۶۵۴ ی م م ن با ت م و

م

بلد	طول	عرض	ارتفاع
۱۱۳	۱۲	۱۳	۱۴
۱۱۴	۱۳	۱۴	۱۵
۱۱۵	۱۴	۱۵	۱۶
۱۱۶	۱۵	۱۶	۱۷
۱۱۷	۱۶	۱۷	۱۸
۱۱۸	۱۷	۱۸	۱۹
۱۱۹	۱۸	۱۹	۲۰
۱۲۰	۱۹	۲۰	۲۱
۱۲۱	۲۰	۲۱	۲۲
۱۲۲	۲۱	۲۲	۲۳
۱۲۳	۲۲	۲۳	۲۴
۱۲۴	۲۳	۲۴	۲۵
۱۲۵	۲۴	۲۵	۲۶
۱۲۶	۲۵	۲۶	۲۷
۱۲۷	۲۶	۲۷	۲۸
۱۲۸	۲۷	۲۸	۲۹
۱۲۹	۲۸	۲۹	۳۰
۱۳۰	۲۹	۳۰	۳۱
۱۳۱	۳۰	۳۱	۳۲
۱۳۲	۳۱	۳۲	۳۳
۱۳۳	۳۲	۳۳	۳۴
۱۳۴	۳۳	۳۴	۳۵
۱۳۵	۳۴	۳۵	۳۶
۱۳۶	۳۵	۳۶	۳۷
۱۳۷	۳۶	۳۷	۳۸
۱۳۸	۳۷	۳۸	۳۹
۱۳۹	۳۸	۳۹	۴۰
۱۴۰	۳۹	۴۰	۴۱
۱۴۱	۴۰	۴۱	۴۲
۱۴۲	۴۱	۴۲	۴۳
۱۴۳	۴۲	۴۳	۴۴
۱۴۴	۴۳	۴۴	۴۵
۱۴۵	۴۴	۴۵	۴۶
۱۴۶	۴۵	۴۶	۴۷
۱۴۷	۴۶	۴۷	۴۸
۱۴۸	۴۷	۴۸	۴۹
۱۴۹	۴۸	۴۹	۵۰
۱۵۰	۴۹	۵۰	۵۱
۱۵۱	۵۰	۵۱	۵۲
۱۵۲	۵۱	۵۲	۵۳
۱۵۳	۵۲	۵۳	۵۴
۱۵۴	۵۳	۵۴	۵۵
۱۵۵	۵۴	۵۵	۵۶
۱۵۶	۵۵	۵۶	۵۷
۱۵۷	۵۶	۵۷	۵۸
۱۵۸	۵۷	۵۸	۵۹
۱۵۹	۵۸	۵۹	۶۰
۱۶۰	۵۹	۶۰	۶۱
۱۶۱	۶۰	۶۱	۶۲
۱۶۲	۶۱	۶۲	۶۳
۱۶۳	۶۲	۶۳	۶۴
۱۶۴	۶۳	۶۴	۶۵
۱۶۵	۶۴	۶۵	۶۶
۱۶۶	۶۵	۶۶	۶۷
۱۶۷	۶۶	۶۷	۶۸
۱۶۸	۶۷	۶۸	۶۹
۱۶۹	۶۸	۶۹	۷۰
۱۷۰	۶۹	۷۰	۷۱
۱۷۱	۷۰	۷۱	۷۲
۱۷۲	۷۱	۷۲	۷۳
۱۷۳	۷۲	۷۳	۷۴
۱۷۴	۷۳	۷۴	۷۵
۱۷۵	۷۴	۷۵	۷۶
۱۷۶	۷۵	۷۶	۷۷
۱۷۷	۷۶	۷۷	۷۸
۱۷۸	۷۷	۷۸	۷۹
۱۷۹	۷۸	۷۹	۸۰
۱۸۰	۷۹	۸۰	۸۱
۱۸۱	۸۰	۸۱	۸۲
۱۸۲	۸۱	۸۲	۸۳
۱۸۳	۸۲	۸۳	۸۴
۱۸۴	۸۳	۸۴	۸۵
۱۸۵	۸۴	۸۵	۸۶
۱۸۶	۸۵	۸۶	۸۷
۱۸۷	۸۶	۸۷	۸۸
۱۸۸	۸۷	۸۸	۸۹
۱۸۹	۸۸	۸۹	۹۰
۱۹۰	۸۹	۹۰	۹۱
۱۹۱	۹۰	۹۱	۹۲
۱۹۲	۹۱	۹۲	۹۳
۱۹۳	۹۲	۹۳	۹۴
۱۹۴	۹۳	۹۴	۹۵
۱۹۵	۹۴	۹۵	۹۶
۱۹۶	۹۵	۹۶	۹۷
۱۹۷	۹۶	۹۷	۹۸
۱۹۸	۹۷	۹۸	۹۹
۱۹۹	۹۸	۹۹	۱۰۰
۲۰۰	۹۹	۱۰۰	۱۰۱
۲۰۱	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲
۲۰۲	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳
۲۰۳	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴
۲۰۴	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵

1870

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and a small dark smudge near the top center. The page is set against a dark background.







112

113



